

تحول منازعهٔ سیاسی داخلی؛ از «عصر دولت - ملت» تا «عصر جهانی شدن»

دکتر ابوالفضل دلاوری^۱

چکیده

منازعهٔ سیاسی داخلی طی سده‌های اخیر در دو مرحله، دچار تحولات الگویی مهمی شده است. این تحولات بیش از هر چیز متأثر از دگرگونی‌هایی بوده که در گسترهٔ سیاست داخلی روی داده است. در مرحله نخست که از سدهٔ هجدهم میلادی آغاز شد، در اثر فرآیندهایی نظیر «ملی شدن» و «توده‌ای شدن» سیاست داخلی (که با شکل‌گیری مرزهای ملی و بسط عرصهٔ سیاست داخلی به سطح گروه‌بندی‌های بزرگ ملی و اقشار و گروه‌های مختلف اجتماعی همراه بود) هم «موضوعات» و «مسائل» عرصهٔ سیاست داخلی و هم شمار «بازیگران» عرصهٔ سیاست داخلی رو به فزونی نهاد و این موضوع به نوبهٔ خود بر تنوع و پیچیدگی گونه‌های منازعات سیاسی افزود. در مرحلهٔ دوم که از چند دهه قبل آغاز شده است، فرآیند «جهانی شدن» سیاست داخلی (که با فروریزی مرزهای ملی و بازشدن عرصهٔ سیاست داخلی به روی نیروها، نهادها و گروه‌بندی‌های فراملی همراه بوده است)، موجب مطرح شدن موضوعات و مسائل جدید و فعال شدن نیروها و بازیگران جدید در عرصهٔ سیاست داخلی و به تبع آن ظهور گونه‌های جدید و بدیعی از منازعات سیاسی و همچنین الگوهای جدیدی از دگرگونی سیاسی در داخل کشورها شده است.

واژگان کلیدی: منازعه سیاسی، گسترهٔ سیاست داخلی، ملی شدن سیاست داخلی، توده‌ای شدن سیاست داخلی، جهانی شدن سیاست داخلی، گونه‌های منازعه، جنبشهای فراملی، انقلاب صورتی، انقلاب از بیرون

مقدمه

منازعه^۱ بیانگر تعاملی آمیخته با ناسازگاری و برخورد میان کنشگران اجتماعی است. زندگی اجتماعی از آغاز و همواره در کنار سازگاری و همیاری، با تعارض و منازعه نیز همراه بوده است. گرچه این ناسازگاریها و برخوردها در همه زمینه‌ها و عرصه‌های زندگی اجتماعی وجود دارد، اما عرصه سیاست از آنجا که با پیچیده‌ترین و در عین حال وسوسه انگیزترین منابع و ارزشهای کمیاب، یعنی قدرت سیاسی و حکومت سر و کار دارد، همواره یکی از آشکارترین و مهمترین عرصه‌های بروز و ظهور منازعات بوده است. این تعبیر یکی از سیاست‌شناسان معاصر - که دولت همچون ژانوس (خدای اسطوره‌ای لاتین، دو چهره دارد که یک چهره آن متضمن «سلطه» و چهره دیگر آن حاوی «نظم» است^۲ این گونه نیز قابل بازسازی است که نه تنها دولت، بلکه کل عرصه سیاست نیز دو چهره دارد: یک چهره آن ناسازگاری و منازعه و چهره دیگرش سازش و مصالحه است.

این مقاله به چهره خشن سیاست یعنی ناسازگاری‌ها و منازعات سیاسی می‌نگرد. آنچه مورد نظر این مقاله است، البته منازعات داخلی (درون کشوری) است، نه منازعات خارجی (بین کشوری). هدف مقاله بررسی تأثیر «گستره» سیاست داخلی بر «گونه‌های» منازعات سیاسی است. به عبارت دیگر این مقاله در صدد پاسخگویی به این سؤال است که به موازات گسترش عرصه سیاست در سطح درون کشوری - اعم از موضوعات و بازیگران عرصه سیاست - چه دگرگونی‌هایی در انواع و شکل‌ها و شیوه‌های منازعه سیاسی روی داده است. مقاله با پذیرش این مفروضه که هر چه گستره سیاست داخلی وسیع‌تر شود، گونه‌های منازعات سیاسی پیچیده‌تر و متنوع‌تر خواهد بود، درصدد توجیه این فرضیه برمی‌آید که طی سده‌های اخیر، فرآیندهای سه گانه «ملی شدن»، «توده‌ای شدن» و «جهانی شدن» سیاست داخلی هر کدام به گسترش عرصه سیاست داخلی و افزایش موضوعات و بازیگران این عرصه انجامیده و این به نوبه خود، بر تنوع و پیچیدگی گونه‌های منازعات سیاسی افزوده است. به این منظور، نخست مروری انتقادی بر مفهوم و تعاریف منازعه سیاسی ارائه می‌شود و سپس با اشاره به ویژگیهای هر یک از این سه فرآیند، اثرات آنها بر گونه‌های منازعات سیاسی نشان داده خواهد شد.

1. Conflict

۲. موريس دو ورژه، اصول علم سیاست، ترجمه ابوالفضل قاضی، چاپ چهارم (تهران: جیبی ۱۳۵۴)، ص ۹

الف - مفهوم منازعه سیاسی

در نوشته‌های اجتماعی و سیاسی موجود، تعاریف متعددی از منازعه وجود دارد. برخی از این تعاریف، هر گونه ناسازگاری و رویارویی میان افراد و گروهها را در زمره منازعه می‌دانند؛ در حالی که تعاریف دیگری، آن گونه از ناسازگاریها و رویارویی را منازعه می‌شمرند که متضمن درجاتی از تخاصم و خشونت باشد. از میان دسته اول می‌توان به تعاریف «ماکس وبر»، «جرج زیمل»، و «رالف دارندوف» اشاره کرد:

ماکس وبر می‌نویسد: «زمانی یک رابطه اجتماعی را منازعه می‌نامیم که کنشهای مرتبط با آن، عملاً در جهت پیشبرد و خواستههای یک فرد [یا گروه] علیه مقاومت دیگری [یا دیگران] باشد». بر این اساس، وبر «رقابت» را نیز نوعی منازعه صلح آمیز می‌شمرد و استدلال می‌کند که: در رقابت معمولاً افراد و گروهها تلاش می‌کنند تا بدون استفاده از خشونت فیزیکی، فرصتها و امتیازات مورد تمایل دیگران را تحت نظارت خود درآورند. به طور کلی، وبر منازعه را در مقابل «گزینش» قرار می‌دهد. به نوشته او «منازعه» و «گزینش» هر دو کنشهای معطوف به دستیابی به ارزشها و منابع هستند، با این تفاوت که در وضعیت منازعه [ارزشها و منابع مورد نظر به طور همزمان مورد توجه و درخواست بیش از یک فرد یا گروه قرار دارند و بنابراین] حالت تقابل و تعارض وجود دارد، در حالی که در گزینش چنین حالتی وجود ندارد.^۱

«جرج زیمل» منازعه را شامل طیف وسیعی از روابط و تعاملات اجتماعی - اعم از خشونت آمیز و مسالمت آمیز - تعریف می‌کند که حول محور تعارضات و ناسازگاریهای میان افراد و گروهها شکل می‌گیرد. زیمل به طور کلی دو حالت را برای روابط و تعاملات اجتماعی قایل است: «منازعه» و «سازش». او این هر دو را در مقابل وضعیت «بی تفاوتی» قرار می‌دهد که بیانگر نبود ارتباط و تعامل میان افراد و گروههاست.^۲

«رالف دارندوف» منازعه را «صف آرایی نقشهای اجتماعی در مقابل یکدیگر» تعریف کرده است. او منازعه را امری دایمی در درون همه گروههای اجتماعی آمرانه تنظیم شده^۳

۱. ماکس وبر، جامعه و اقتصاد، ترجمه عباس منوچهری، مهرداد ترابی نژاد و مصطفی عمادزاده (تهران: مولی، ۱۳۷۴) صص:

2. G. Simell in L. Coser and B. Rosenberg, *Sociological Theory* (New York: Mc Millan 1976) p. 175.

3. Imperative Coordinated Association.

اعم از گروهها کوچک - نظیر خانواده - و گروههای بزرگ - نظیر سازمانهای رسمی، دولت و جامعه ملی - می‌داند و بر این نظر است که در همه این گروهها برخورد منافع و منازعه گاه به صورت آشکار و گاه پنهان وجود دارد. به نوشته او روابط و کنشهای ظاهراً مبتنی بر همکاری نیز متضمن نوعی منازعه هستند.^۱

در میان تعاریفی که بر وجود عناصر خصومت و خشونت در منازعه تأکید کرده‌اند، می‌توان به تعاریف «لوئیس کوزر» و «جانانان ترنر» اشاره کرد. کوزر، منازعه را نوعی از مبارزه بر سر ارزشها یا ادعاهای مربوط به قدرت، منزلت و دیگر منابع کمیاب می‌داند که در آن «گروههای درگیر فقط به دنبال دستیابی به ارزشهای دلخواه خودشان نیستند، بلکه همچنین در پی خستی کردن اقدامات رقبا یا آسیب رساندن به آنها یا نابودی آنها هستند.^۲ جانانان ترنر، منازعه را مجموعه‌ای از رویدادها می‌داند که «به درجاتی از خشونت متقابل آشکار، دست کم میان دو گروه می‌انجامد. به عبارت دیگر، ترنر منازعه را فرآیندی می‌داند که طی آن دو یا چند گروه بر سر منابع و ارزشهای مورد اختلاف، درگیر نوعی از کنش و واکنش می‌شوند که خواه ناخواه آنها را به سوی عملیات خشونت آمیز علیه یکدیگر می‌کشاند.^۳

تعریفی که در این مقاله از مفهوم منازعه در نظر است، نه به آن اندازه گسترده است که همچون تعریف وبر تقریباً تمامی کنشهای متقابل اجتماعی را در برگیرد و نه به آن اندازه محدود که همچون تعریف کوزر و ترنر صرفاً به رویاروییهای خشونت آمیز اطلاق شود. بر این اساس، وضعیت رقابت محض را که در آن ممکن است افراد به منظور دستیابی به عنصری کمیاب وارد عمل همزمان شوند، بدون اینکه کاملاً از وجود رقبای خویش آگاهی داشته باشند، یا به صورت هدفمند و حساب شده‌ای در صدد جلوگیری رقبا از دستیابی به آن منابع برآیند، نمی‌توان «وضعیت منازعه» نامید. در این مورد با نظر کارل دویچ موافقیم که رقابتی را در زمره منازعه قرار می‌دهد که هدفمند باشند و طرفین به وضعیت رقابتی موجود میان خود، آگاهی داشته باشند. به نوشته او منازعه محصول تعامل هدفمند میان دو یا چند طرف در یک وضعیت رقابتی است. در چنین وضعیتی احتمال دستیابی یک طرف

1. R. Dahrendorf in R. Collins, **Three Sociological Traditions** (Oxford: oxford University press 1985) pp. 67-73.

2. L. Coser, **The Functions of Social Conflict** (New York: The Free Press 1956) p. 3.

3. B. Terner, Religion and state formation: **A Commentary on Recent debates**, *Jornal of Historical Sociology* No. 1 (September 1982) p. 82.

به اهداف مورد نظر، به همان اندازه کاهش می‌یابد که امکان دستیابی طرف مقابل به آن اهداف افزایش می‌یابد.^۱

بولدینگ نیز آگاهی و هدفمندی کنشگران نسبت به رقابت و تعارض میان خود را لازمه اطلاق «منازعه» به یک وضعیت یا رابطه می‌داند. به نوشته او وضعیت منازعه، وضعیتی است که طرفهای درگیری از وضعیت رقابتی خود آگاهند و هر کدام از طرفین در تلاشند تا آن موقعیتی را اشغال کنند که طرف دیگر آن را در اختیار دارد یا درصدد اختیار گرفتن آن است.^۲

همچنین وضعیت منازعه با وضعیت «تنش» نیز تفاوت دارد، زیرا در حالت تنش ممکن است تنها یکی از طرفین خود را در وضعیت رویارویی و درگیری احساس کند و حتی این وضعیت را به صورت آشکاری بروز ندهد، بلکه آن را به صورت پنهان و در شکل ترس، دلهره، سوء ظن و یا دشمنی پنهان حفظ کند بدون اینکه این موقعیتها لزوماً در طرف دیگر نیز وجود داشته باشد یا احساس شود. به عبارت دیگر، در وضعیت تنش همه طرفین درگیری به تعارض و رویارویی منافع یا موقعیت خود نسبت به یکدیگر آگاهی ندارند و به اقدامات آگاهانه بازدارنده یا تهاجمی علیه یکدیگر دست نمی‌زنند. البته، تنش می‌تواند مقدمه شکل‌گیری منازعه باشد؛ به ویژه اینکه در صورت تداوم تنش، احساسات و اقدامات یک طرف، کم و بیش به طرف یا طرفهای دیگر نیز منعکس می‌شود و آنها را در وضعیت تعارض و رویارویی آگاهانه و ارادی قرار می‌دهد.^۳

بالاخره این که منازعه با «خشونت» ملازمه ندارد. اگر مؤلفه اصلی وضعیت منازعه را تعارض آگاهانه و نسبتاً مستمر افراد و گروهها و تلاشهای متقابل آنها برای دستیابی هر چه بیشتر به اهداف، منابع و ارزشهای مورد اختلاف و بازداشتن و محروم کردن یکدیگر از این اهداف، منابع و ارزشها بدانیم، چنین فرآیندی لزوماً با توسل به خشونت - به ویژه خشونت آشکار و فیزیکی - همراه نخواهد بود. چنین فرآیندی می‌تواند با استفاده طرفین از ابزارهای متنوع و متعدد غیر خشونت آمیز نظیر ساز و کارها و عوامل بازدارنده اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و روانی به پیش برود. البته، در بسیاری از وضعیتهای منازعه،

1. K. Deutsch Quoted in A. Oberschall **Social Movement Ideology Interest and Identities** (New Brunswick: Tran Saction 1993) p. 39.

2. Boulding Quoted in Oberschall opcit p. 30.

۳. جیمز دورتری، رابرت فالترگراف، نظریه‌های متعارض در روابط بین الملل، ترجمه علیرضا طیب، وحید بزرگی، ۲ جلد،

به ویژه در ادوار گذشته درجاتی از کاربرد خشونت - از جمله خشونت‌های آشکار فیزیکی - وجود داشته است، اما امروزه می‌توان منازعات فراوانی را نشان داد که علی‌رغم اهمیت منابع و ارزشهای مورد نزاع طرفین، کمتر به استفاده از خشونت‌های فیزیکی کشیده می‌شود. رقابت و منازعه میان احزاب سیاسی متعارض بر سر قدرت سیاسی در دموکراسیهای جدید و یا رویارویی میان بلوک‌بندی‌های اقتصادی و سیاسی جهانی (که حتی در شدیدترین حالت‌های آن نظیر دوران موسوم به جنگ سرد هیچ‌گاه به اعمال خشونت مستقیم ابرقدرتها علیه یکدیگر منجر نشد) نمونه‌هایی از منازعات عمیق و شدید، اما بدون کاربرد خشونت است.

بنابراین، می‌توان با آنتونی اوبرشال موافق بوده، آنجا که می‌گوید: نظریه [و مفهوم] کشمکش نباید فقط به رویاروییهای خشونت آمیز بر سر منابع و ارزشها محدود بماند، بلکه باید شامل آن موقعیتهایی هم باشد که نیروهای ناهمگرا با منافع و ارزشهای ناسازگار به صورتی غیر خشونت آمیز و بدون اینکه لزوماً با حذف یا آسیب دیدن یک طرف درگیری همراه باشد، به رویارویی با یکدیگر می‌پردازند.^۱ بالاخره اینکه وضعیت منازعه از لحاظ بعد زمانی باید از درجاتی از استمرار برخوردار باشد، تا حدی که طرفین را در فرایندی از کشمکشها و تمهیدات متقابل درگیر کند. این موضوع تا حدی به پایداری موضوع مورد منازعه مربوط است. به عبارت دیگر، برخوردها و تقابلهای اتفاقی، موقت و لحظه‌ای میان دو یا چند فرد یا گروه بر سر موضوعات زودگذر، نظیر عصبانیت‌های لحظه‌ای و یا برخوردهای اتفاقی روزمره را نمی‌توان در زمره «منازعه» قلمداد نمود.

به طور کلی، در ارایه یک تعریف کاربردی و مفید برای «منازعه» باید عناصر و مؤلفه‌های زیر را در نظر داشت:

۱- آگاهی طرفین به ناسازگاری و تعارض موجود در موقعیتها، ارزشها و منابع موردنظر؛

۲- تلاش آگاهانه طرفین برای تخصیص موقعیتها و منابع مورد نزاع به خویش و محدود سازی یا محروم سازی طرف مقابل از این موقعیتها و منابع؛

۳- وجود استمرار و پایداری قابل ملاحظه در وضعیت تعارض و درگیری میان طرفین. در تعریف «منازعه سیاسی» علاوه بر عناصر و مؤلفه‌های ذکر شده، باید به ویژگیها و سرشت عرصه سیاست - در مقایسه با دیگر عرصه‌های زندگی اجتماعی - نیز توجه کرد.

اصولاً عرصه سیاست، عرصه کنشها و تعاملات مرتبط با عالیترین شکل قدرت - قدرت سیاسی - است. قدرت سیاسی به نسبت دیگر اشکال قدرت (قدرت مرتبط با ثروت اقتصادی یا حیثیت اجتماعی و ...) بیشتر «انحصاری» و کمتر قابل تقسیم و تکثیر است. حتی در یک نظام سیاسی دمکراتیک حزبی و رقابتی، تسلط انحصاری بر منابع قدرت سیاسی و حکومت، حداقل به صورت ادواری (ادوار انتخاباتی) وجود دارد. علاوه بر این، قدرت سیاسی در مقایسه با دیگر شکل‌های قدرت از سیالیت بیشتر و شفافیت کمتری برخوردار است و به شیوه‌های متنوع‌تر و پیچیده‌تری ظاهر و اعمال می‌شود یا متقابلاً به چالش و معارضا کشیده می‌شود. مثلاً قدرت اقتصادی یک بنگاه معمولاً در سرمایه‌ها و اعتبارات و ظرفیت‌هایش در تولید و مبادله کالا و خدمات مادی و ملموس منعکس و سنجیده می‌شود و یا از طریق مکانیسم‌های بازار و نظام‌های مالیاتی به چالش کشیده می‌شود، اما قدرت یک دولت یا یک نیروی سیاسی معارض آن، در منابع مختلف نظامی، حقوقی، مالی، ایدئولوژیک، دیوانسالاری، اطلاعاتی و ... به صورتی سیال و نامتعیّن مستتر است و در شکل‌های مختلفی اعم از اجبار آمیز، اقناع کننده، مستقیم و غیر مستقیم، آشکار و پنهان ... ظاهر و اعمال می‌شود و متقابلاً به چالش کشیده می‌شود.

بر اساس آنچه گفته شد، منازعه سیاسی را می‌توان هر گونه رویارویی و برخورد آگاهانه و نسبتاً پایدار میان افراد، گروه‌ها، سازمانها، نهادها و دولتها بر سر کنترل و اعمال قدرت سیاسی و یا تأثیرگذاری بر آن تعریف کرد؛ اعم از اینکه این رویاروییها و برخوردها آشکار باشد یا پنهان، مستقیم باشد یا غیر مستقیم، مسالمت آمیز باشد یا خشونت آمیز، از مجاری و نهادهای رسمی صورت گیرد یا بیرون از آنها، در داخل مرزهای ملی صورت گیرد یا خارج از آن.

ب - گستره سیاست و تأثیر آن بر منازعات سیاسی

مفهوم گستره سیاست داخلی بیانگر سه مقوله زیر است:

۱- مرزها و قلمرو جغرافیایی شکل‌گیری و اعمال سیاست داخلی؛

۲- مسائل و پدیده‌هایی که موضوع سیاست داخلی هستند؛

۳- عوامل و بازیگران عرصه سیاست داخلی.

به عبارت دیگر این مفهوم تلویحاً متضمن این سؤالات است:

- ۱- آیا سیاست داخلی در قلمرو و مقیاسی محلی شکل می‌گیرد یا در قلمرو و مقیاس ملی یا قلمرو و مقیاس جهانی؟
- ۲- آیا موضوع تصمیمات، تعاملات و تعارضات سیاسی را موارد معدود و محدودی نظیر حفظ امنیت و نظم عمومی (در معنای خاص و محدود آن) تشکیل می‌دهد یا این عرصه شامل موضوعات و مسائل اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه هم می‌شود؟
- ۳- آیا نیروها و بازیگران عرصه سیاست داخلی را صرفاً گروه معدودی از نخبگان سیاسی و نظامی حاکم - یا رقیب آنان - آن هم در مقیاس دولت مرکزی تشکیل می‌دهد یا اینکه طیف وسیعی از نیروها و تشکلهای اجتماعی، سیاسی، حرفه‌ای در سطوح مختلف محلی، ملی و بین‌المللی در این عرصه حضور دارند و تأثیر گذار هستند؟
- با چنین فضای مفهومی، می‌توان گفت گستره سیاست داخلی در طول تاریخ دو دوره مشخص را پشت سر گذاشته و اینک در حال ورود به دوره‌ای جدید است. این سه دوره را با تسامح و با کاربرد عناوین رایج در نوشته‌ای امروزی می‌توان به ترتیب «دوره کهن»، «دوره نوین» و «دوره فرانونین» نامید. در صفحات بعدی مقاله ضمن اشاره به ویژگیهای گستره سیاست در هر یک از این ادوار، نقش این ویژگیها را در الگوها و گونه‌های منازعات سیاسی داخلی مورد بررسی قرار خواهیم داد.

۱. گستره سیاست و منازعات سیاسی در دوره کهن

منازعه سیاسی با وجود پیشینه طولانی‌یی که دارد، در بخش اعظم تاریخ خود گستره محدودی داشته است. روزگاری طولانی جوامع انسانی یا در حالتی ابتدایی و ماقبل سیاست و دولت می‌زیستند و یا سیاست و نهادهای سیاسی در آنها به گونه‌ای بود که بازیگران و موضوعات محدودی را با خود درگیر می‌کرد. ساختارهای سیاسی ساده - نظیر ساختارهای قبیله‌ای، خاندانی، پیرسالاری‌ها، پدرشاهی‌ها، اشراف سالاری‌ها، نظامهای سلطانی و حتی ساختارهای امپراتوری - علی‌رغم اینکه بعضاً - نظیر دو مورد آخر - از لحاظ قلمرو جغرافیایی کم و بیش وسیع بودند، اما گستره سیاست و منازعات سیاسی در آنها ساده و محدود بود. در این نظامها، حکومت و دولت در نهادها و افراد معدودی خلاصه می‌شد و متقابلاً رقبا و معارضان معدودی را به صحنه منازعات سیاسی می‌کشاند. جدالهای سیاسی، علاوه بر جنگهای خارجی - که غالباً در شکل لشکرکشی‌ها و تجاوزات و تعرضات ارضی صورت می‌گرفت - در بعد داخلی نیز به ظهور رقبا (گردنکشان) در

میان گروه کوچکی از نخبگان، نظیر سران خاندانها و عشایر و جنگ سالاران محدود بود و غالباً در شکل رویاروییهای نظامی و گاه توطئه‌های درباری ظاهر می‌شد.

برای هزاره‌ها و قرن‌ها - تا پیش از یکی دو سده اخیر - حضور و مشارکت مردم عادی (اعم از شهری و روستایی) در عرصه سیاست امر رایجی نبود. گرچه حکومت کردن بر مردم نمی‌توانست بدون ارتباط و تعامل با آنها صورت گیرد، اما اصولاً حکومت به عنوان مقوله و حقی مردمی و محتاج مشارکت مردم تلقی نمی‌شد.^۱ این موضوع علاوه بر اینکه از ناچیزی و پراکندگی ارتباط میان اجزای یک جامعه (یا دقیقتر بگوییم میان مردم ساکن در قلمرو یک حکومت) و محدودیتهای دسترسی آنها به عرصه سیاست و حکومت ناشی می‌شد، با ویژگیها و کارکردهای دولت و حکومت نیز ارتباط تنگاتنگی داشت. در بخش اعظم تاریخ، فعالیتها و کارکردهای دولت و قلمرو مداخله آن در زندگی اجتماعی و روزمره مردن بشدت محدود بود. وظایف حکومتها محدود به حفظ یا گسترش قلمرو و برقراری سطح ساده‌ای از نظم و امنیت در این قلمرو بود. از سوی دیگر، در طول دوره مورد نظر، زندگی اجتماعی نیز بسیار ساده بود و قلمروهای زندگی عمومی محدود به مناطق و فضاهای کم دامنه‌ای نظیر روستا، محله و قلمرو ایل، خاندان و صنف بود و افراد و گروههای اجتماعی در زندگی روزمره اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود نیاز چندانی به ارتباط با سیاست و حکومت نداشتند. آنها نیازهای خود را در قلمروهای محدود و شبکه‌های ارتباطی ساده - نظیر پیوندهای خانوادگی، طایفه‌ای، محلی و صنفی - برطرف می‌کردند. تنها عرصه‌هایی که پیوند مستقیم و یا غیر مستقیم میان یک حکومت و مردم ساکن در قلمروش برقرار می‌شد، در امور مربوط به مالیات و سربازگیری بود. این امور نیز معمولاً توسط نهادهای واسطی نظیر حکام و کارگزاران محلی، رهبران طوایف و سران اصناف صورت می‌گرفت و کمتر به صورت مستقیم، مردم را با حکومت اصلی (مرکزی) پیوند می‌داد. با وجود این، در برخی از عرصه‌ها و امور نیز زمینه‌های تعارضات و رویاروییهای سیاسی میان مردم و حکومت شکل می‌گرفت. اگر نه همه، اما بخش اعظم نارضایتی‌ها و به تبع آن اعتراضات و شورشهای مردمی علیه حکومت بر سر مسائلی نظیر مالیات‌گیری یا سربازگیری بود که غالباً توسط حکام و کارگزاران محلی حکومت صورت

۱. در این میان، وضعیتی نظیر آنچه در برخی از دولت - شهرهای یونان باستان وجود داشت - یک استثناست، گرچه در آنجا نیز مشارکت سیاسی به بخش خاصی از جمعیت این دولت شهرها محدود بود.

می‌گرفت. بنابراین در نظام‌های سیاسی سنتی، اعتراضات و شورش‌های سیاسی معمولاً سرشت و گستره‌ای محلی به خود می‌گرفت.

۲. گستره سیاست و منازعات سیاسی در دوره نوین

طی چند قرن اخیر اما تحولات متعددی بتدریج ویژگیهای عرصه سیاست و حکومت، و همچنین رابطه مردم با این عرصه را دگرگون ساخته و به تبع آن بر وسعت و پیچیدگی گستره منازعات سیاسی افزوده است. از این میان می‌توان نقش دو تحول را حایز اهمیت بیشتری دانست: نخست «ملی شدن سیاست داخلی»^۱؛ دوم «توده‌گیر شدن سیاست داخلی»^۲

۲-۱. ملی شدن سیاست داخلی و منازعات سیاسی

مفهوم «ملی شدن سیاست» بر فروریزی مرزهای محلی، قبیله‌ای و طبقاتی در امر سیاست و حکومت دلالت دارد. به عبارت دیگر، ملی شدن سیاست پدیده‌ای است که با پیدایش دولت ملی یا «دولت - ملت» ظهور کرده است. دولت ملی به شکلی از واحدهای سیاسی اطلاق می‌شود که طی چند دهه اخیر جایگزین شکل‌های قدیمی‌تر دولت نظیر «دولت فئودالی»، «امپراتوریهای کهن» و ساختارهای ساده‌تری نظیر «حکومت‌های قبیله‌ای»، «دوک نشین‌ها»، «امیر نشین‌ها» و ... شده‌اند. این نوع دولتها، از یک سو نشانگر سطح بالای تمرکز و پیچیدگی ساختارها و نهادهای حکومتی (دستگاه‌های اداری، مالی، نظامی) و از سوی دیگر، بیانگر یکپارچگی هویت مردمان ساکن در قلمرو حکومت و به عبارت دیگر بیانگر آنند که تابعان حکومت را کل یکپارچه‌ای به نام «ملت» تشکیل می‌دهد که از اشتراکات تاریخی، فرهنگی و حتی ایدئولوژیکی برخوردارند و دولت ملی تجلی و نماینده اراده، خواسته‌ها و جهت‌گیریهای این کل یکپارچه است^۳

در هر صورت، فرایند دولت - ملت سازی و ملزومات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی آن (رشد و توسعه اقتصادی)، روی هم رفته طی قرون اخیر جوامع انسانی را یکی پس از دیگری به مرحله «سیاست ملی» وارد ساخته است و تنوع و پیچیدگیهای بسیار زیادی به

1. Nationalization of Internal Politics

2. Massivization of Internal Politics

3. S. Eisenstadt and S. Rokkan, *Bulding State and Nation* (2 vol) Beverly Hills: Sage Publication 1973.

- A. Glidden, *Nation state and Violence*, Cambridge, Eng: Polity press 1985

۴- اریک هابسبام، ملت و ملیت‌گرایی از ۱۸۷۰ به بعد، ترجمه جمشید احمد پور، تهران: نی، ۱۳۸۱.

عرصه سیاست و تعارضات و منازعات سیاسی این جوامع بخشیده است. علاوه بر کشمکش‌ها و منازعاتی که در برهه‌های اولیه شکل‌گیری این فرآیند به صورت درگیری مستقیم میان دولت جدید و گروه‌ها و نیروهای متعلق به ساختارهای کهن روی داده است (مانند درگیری میان دولت جدید با گروه‌ها و جماعات قبیله‌ای، فئودالی، مذهبی و فرقه‌ای)، بسیاری از صف‌بندی‌ها و منازعات بعدی هم که در قالب‌های جدید نظیر جنبش‌های اجتماعی و سیاسی و حتی رقابت‌های حزبی شکل گرفته و روی داده است ریشه در فرآیند دولت - ملت سازی و سرشت شکافها و تعارضاتی دارند که این فرآیند آنها را ایجاد یا تشدید کرده است. برخی از صاحب‌نظران حتی نظام‌های حزبی امروزی در جوامع دموکراتیک غربی را به شکافها و صف‌بندی‌هایی نسبت می‌دهند که در جریان فرآیند دولت - ملت سازی ظهور کرده یا سیاسی شده‌اند^۱

۲-۲. توده‌ای شدن سیاست و گستره منازعات سیاسی

توده‌ای شدن سیاست بر فرآیندی دلالت دارد که در آن مرزهای سنتی و دیرینه میان حکومت، سیاست و نخبگان سیاسی با جامعه و توده‌های مردم در هم می‌شکند. این فرآیند از یک سو به درهم آمیختگی همه ابعاد زندگی روزمره اجتماعی با عرصه سیاست اشاره داد و از سوی دیگر، بیانگر مداخله روز افزون توده‌ها در امر سیاست است. دیر زمانی، سیاست امری مربوط به نخبگان - اعم از افرادی با ویژگی‌های خاص و یا گروه‌هایی با شؤونات خاص (نظیر اعیال و اشراف) - تلقی می‌شد و سیاستگذاری نیز به عرصه‌های معدودی نظیر حفظ قلمرو حکومت و تأمین سطح خاصی از امنیت - بویژه مقابله با تهدیدات خارجی محدود بود. طی سده‌های اخیر اما، در اثر فرآیندهای متعددی نظیر «تجاری شدن»، «سرمایه داری شدن» و «صنعتی شدن» اقتصاد و همچنین گسترش شهرنشینی، شکل‌گیری دولتهای متمرکز و بوروکراتیک ملی، گسترش آموزش عمومی و ... روی هم رفته روابط و پیوندهای میان افراد و گروه‌های اجتماعی با یکدیگر و از سوی دیگر با دولت و حکومت روز به روز افزایش بیشتری یافت و در اثر آن عرصه سیاست و روابط میان دولت و جامعه، دگرگونی‌های زیادی به خود دیده است: مداخله و تصدیگری

1. S. M. Lipset and S. Rokkan, *Party systems and voter Alignments*, New York: Free press, 1967.

دولت در امور جامعه افزایش یافت و دولت در عرصه‌های مختلف اعم از اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و امور روزمره جامعه به صورت مستقیم و غیرمستقیم حضور و مداخله پیدا کرد. متقابلاً با افزایش نیازهای اجتماعی و پیوند این نیازها با عرصه‌های عمومی و سیاست‌گذاریهای عمومی، انتظارات و مطالبات جامعه از دولت نیز روز به روز تنوع و افزایش بیشتری پیدا کرد؛ به طوری که امروزه دیگر وظایف دولت و انتظارات گروه‌های مختلف اجتماعی از دولت محدود به نظم و امنیت عمومی (در معنای قدیمی آن)، نیست، بلکه تقریباً همه امور اجتماعی، اعم از سازماندهی و نظارت بر تولید و توزیع منابع و ثروت‌های ملی، مبادلات بین‌المللی، اشتغال، رفاه و آموزش نیز به این وظایف و انتظارات اضافه شده است.

به علاوه در کنار تحولات عینی مزبور، تحول ذهنی مهمی نیز طی سده‌های اخیر رخ داده است و آن اینکه فکر و تمایل مشارکت در عرصه‌های عمومی و از جمله عرصه سیاست به منظور تأثیرگذاری بر زندگی و سرنوشت خویش در میان اقشار و گروه‌های مختلف اجتماعی روز به روز گسترش بیشتری یافته است. و این همان پدیده‌ای است که برخی از صاحب‌نظران از آن با عنوان «خود پدید آوردن جامعه»^۱ سخن می‌گویند و آن را منشأ بسیاری از تحرکات و جنبش‌های اجتماعی و سیاسی در جوامع جدید می‌دانند.^۲

به این ترتیب، دو فرآیند «ملی شدن» و «توده‌ای شدن» سیاست داخلی طی چند سده اخیر از یک سو بر گستره و تعداد بازیگران سیاسی افزوده و از سوی دیگر، تعامل و تعارض میان این بازیگران را از تنوع و پیچیدگی زیادی برخوردار ساخته است. این دو فرآیند در عین حال با ظهور ایده‌ها و رویه‌هایی نظیر «حاکمیت ملی»، «مردمسالاری»، «جمهوریت»، انتخابات عمومی و پیدایش نهادهایی نظیر قانون اساسی، پارلمان و ارتش ملی و بالاخره ظهور و فعال شدن بازیگرانی نظیر تشکلهای صنفی، احزاب سیاسی و جنبش‌های اجتماعی همراه بوده است.

به هر تقدیر، آن گستره وسیع (ملی - توده‌ای) سیاست داخلی و این رویه‌ها، نهادها و بازیگران متعدد و متنوع طی سده‌های اخیر، روی هم رفته تنوع روز افزونی به شکلها و گونه‌های منازعات سیاسی داخلی بخشیده است. این شکلها و گونه‌ها طیف وسیعی را

1. "Self - Production of Society

2. A. Tourain, *The self Production of Society* (Chicago: university of Chicago press 1977)

تشکیل می‌دهند که در یک طرف آن منازعات کم و بیش رسمی، نهادی و مسالمت آمیز نظیر تعارضات و برخوردهای روزمره میان نخبگان، نهادها و سازمان‌های حکومتی، فشارهای متقابل و چانه زنی‌های مرسوم میان حکومت و گروهها و تشکلهای ذی‌نفع و ذی‌نفوذ، رقابتها و صف‌بندیهای سیاسی - ایدئولوژیک میان احزاب و تشکلهای سیاسی که در قالب رویه‌ها و نظامهای انتخاباتی عمل می‌کنند به چشم می‌خورد و در طرف دیگر آن رویاروییها و برخوردهای اعتراضی کم و بیش خشونت آمیز میان گروههای ناراضی و حکومت که در شکلهایی نظیر زد و خوردهای خیابانی، اعتصابات، شورشها، کودتاها، جنگهای داخلی و انقلابات توده‌ای خود را نشان می‌دهد.

بخش قابل توجهی از مطالعات و نوشته‌های مربوط به منازعه سیاسی به طبقه‌بندی و توصیف و تبیین این گونه‌های منازعه سیاسی اختصاص دارد. در اینجا به برخی از مهمترین این طبقه‌بندی‌ها مختصراً اشاره می‌کنیم.

چالمرز جانسون ضمن تفکیک اعتراضات خشونت آمیز از غیر خشونت آمیز، کشمکشهای خشونت آمیز را به شش نوع، شامل شورشهای روستایی، شورشهای منجی طلبانه (موعود گرایانه)، شورشهای هرج و مرج طلبانه، انقلابهای کمونیستی، ژاکوبینی، کودتای توطئه آمیز و انقلابهای خشونت آمیز توده‌ای تقسیم کرده است. جانسون این طبقه‌بندی را بر اساس چهار معیار ارایه کرده است: نخست اینکه معترضان چه چیزی یا چه کسی را آماج اعتراض و حملات خود قرار می‌دهند؟ دوم اینکه معترضان شامل چه کسانی هستند؟ سوم اینکه هدف آنها چیست؟ و چهارم اینکه آنها تا چه اندازه از سازمان و برنامه برخوردارند؟ بر این اساس، در شورشهای روستایی، معمولاً اربابان زمیندار یا کارگزاران و اموال آنها در معرض اعتراض و حمله زارعان و روستاییان فقیری قرار می‌گیرند که به صورت خود انگیخته و بدون سازمان رهبری و برنامه مشخص، تنها در واکنش به تنگناهای معیشتی و یا فشارهای وارد بر خود، دست به شورش می‌زنند. در شورشهای منجی طلبانه و همچنین شورشهای هرج و مرج طلبانه معمولاً گستره اعتراض و شورش وسیع‌تر است و شهرها و روستاهای متعددی را در بر می‌گیرد. در اینجا نیز فشارها و استیصالهای اقتصادی و اجتماعی، انگیزه شورش (علیه حکومت مرکزی یا محلی) است. در «شورشهای منجی طلبانه» معمولاً ایده‌ها و رهبران مذهبی، الهام بخش و هدایت کننده

معترضان هستند، در حالی که در شورشهای هرج و مرج طلبانه معمولاً چنین ایده‌ها و رهبرانی وجود ندارند.

هدف شورشهای منجی طلبانه استقرار یک نظم آرمانی است، در حالی که هدف شورشهای هرج و مرج طلبانه رهایی از نظم مستقری است که «ظالمانه» تلقی می‌شود. در انقلابهای ژاکوینی معترضان - که غالباً از طبقات پایین هستند - به صورت سازمان یافته علیه نابرابریهای موجود مبارزه می‌کنند و خواهان برابری اجتماعی بیشتری هستند، در حالی که در انقلابهای توده‌ای، هسته‌ای از انقلابیون سازمان یافته با همراه کردن توده‌های غیر سازمان یافته درصدد تغییر نظام سیاسی بر می‌آیند. بالاخره در کودتاها تنها شمار معدودی از معترضان با سازماندهی و برنامه‌ریزی دقیق و با استفاده از نیروهای نظامی تحت کنترل خود، درصدد کنار زدن نخبگان حاکم و به دست گرفتن قدرت برمی‌آیند.^۱

تد رابرت گر^۲ در بررسی خود پیرامون خشونتهای سیاسی سه نوع منازعات خشونت‌آمیز را از یکدیگر تفکیک می‌کند: آشوب،^۳ توطئه،^۴ و جنگ داخلی.^۵ معیارهای گر در این طبقه‌بندی عبارت از «دامنه خشونت»، «شدت خشونت» و «دوره زمانی خشونت» در هر یک از این منازعات است. به نوشته گر، «آشوبها» که در شکل اعتصابات، تظاهرات و یا شورشهای معترضان ظاهر می‌شوند، گرچه ممکن است از دامنه و شدت خشونت بالایی برخوردار باشند، اما اولاً سازماندهی آنها کم و ثانیاً دوره زمانی آنها نیز کوتاه است. توطئه‌ها که در شکل کودتا و یا عملیات تروریستی و خرابکارانه ظاهر می‌شوند، گرچه ممکن است از سازماندهی بالا و شدت خشونت زیادی برخوردار باشند، اما دامنه خشونت آنها محدود و دوره زمانی آنها کوتاه است جنگهای داخلی که در شکل جنگهای چریکی و پارتیزانی علیه حکومت مستقر و یا انقلابهای توده‌ای ظاهر می‌شوند، هم از سازماندهی خوبی برخوردارند و هم دامنه و شدت خشونت در آنها زیاد است و هم دوره زمانی خشونت در آنها ممکن است طولانی باشد.^۶

1. Ch. Johnson Revolution and Social System (Stanford: Stanford University press 1964) pp. 27-34.

2. Thed, Robert Gurr.

3. Turmiol

4. Conspiracy

5. Internal war

6. T. R. Gurr, *Why Men Rebel?* (New Jersey: Princeton University Press 1971) pp. 184-190.

آنتونی اوبرشال، منازعات را بر اساس روشها و ابزارهایی که در آنها به کار می‌رود، طبقه‌بندی و آنها را به دو دسته متعارف و غیر متعارف تقسیم می‌کند. اوبرشال اقداماتی نظیر اعمال نفوذ سیاسی و چانه‌زنی در مذاکرات روزمره سیاسی را نمونه‌هایی از منازعات متعارف می‌شمرد. در این نوع منازعات، طرفین منازعه در چارچوب نهادها، رویه‌ها و ارزشهای پذیرفته شده، تعارضات و اختلافات خود را بیان و پیگیری می‌کنند و بعضاً به حل آن می‌پردازند. منازعات غیر متعارف شامل اقداماتی نظیر اعتصابات و تظاهرات خیابانی، درگیریها و خشونت‌های خیابانی، تحریمها و نافرمانیهای مدنی، شورش، آدم ربائی، عملیات تروریستی و خرابکارانه و جنگهای چریکی و پارتیزانی علیه حکومت مستقر است. بنا به نوشته اوبرشال، این نوع منازعات هنگامی روی می‌دهند که اصولاً مجاری و رویه‌های پذیرفته شده‌ای برای بیان نارضایتی‌ها و اعتراضات به صورت متعارف و مسالمت‌آمیز وجود ندارد یا معترضان به کارایی و کفایت مجاری و رویه‌های موجود اعتقادی ندارند. در این نوع منازعات اقدامات معترضان مورد قبول طرف دیگر نیست و با واکنشهایی نظیر ایجاد محدودیت و یا سرکوب مواجه می‌شوند و بنابراین، معمولاً این نوع منازعات با خشونت‌های دو جانبه همراه می‌شوند.^۱

چارلز تیلی منازعات سیاسی را بر اساس نوع گروههای شرکت کننده در منازعات و نوع کنش سیاسی آنها طبقه‌بندی می‌کند. تیلی گروههای فعال در عرصه منازعه سیاسی را از لحاظ جایگاهشان به دو دسته تقسیم می‌کند: گروههای داخل حکومت یا عضو هیأت حاکمه و گروههای خارج از هیأت حاکمه یا معارض حکومت. گروههای عضو هیأت حاکمه گروههایی هستند که در منابع تحت کنترل حکومت سهیم هستند و می‌کوشند از این منابع برای تأثیرگذاری بر سیاستهای حکومت استفاده کنند، در حالی که گروههای بیرون از هیأت حاکمه مشارکتی در منابع تحت کنترل حکومت ندارند و بنابراین می‌کوشند با بسیج منابع موجود در دسترس خود، حکومت و یا سیاستهای آن را به چالش کشیده، بر آن تأثیر بگذارند و یا حتی حکومت را به تصرف درآورند.

به نوشته تیلی، گروههای دوگانه نامبرده از لحاظ نوع سازماندهی و سرشت اجتماعی و سیاسی خود ممکن است از نوع «جماعتی»^۲ یا «انجمنی»^۳ باشند. گروههای جماعتی دارای

1. A. Oberschall, Social Movement, Ideologies, Interest and Identifies (New Brunswick: Transaction Publishers 1993) pp: 97 98

2. Cojmmunal

3. Associational

خصلتی محلی، فاقد تشکیلات منسجم و پایدار و ناتوان در انجام عملیات هماهنگ در دراز مدت هستند، در حالی که گروههای انجمنی از تشکیلاتی وسیع، پیچیده، پایدار، همچنین از توانایی برنامه‌ریزی و عمل هماهنگ در دراز مدت برخوردارند.

تیلی کنشهای جمعی سیاسی را نیز به سه نوع «رقابتی»^۱، «تدافعی»^۲ و «تهاجمی»^۳ تقسیم می‌کند. رقابت، کنشی است که از سومی یک گروه به منظور به دست آوردن امکاناتی که در اختیار گروه دیگری است - بالقوه می‌تواند در اختیار گروه دیگری باشد - صورت می‌گیرد. کنش تدافعی، نوعی واکنش از سوی گروههایی است که منابع آنها توسط گروههای دیگر تصاحب یا تهدید شده است. کنش تهاجمی نوع کنش پیشقدمانه از سوی گروههای معارض وضع موجود و مخالف حکومت مستقر است و به منظور ورود به هیأت حاکمه یا تصرف آن صورت می‌گیرد.^۴

تیلی بر اساس دو معیار مزبور یعنی «انواع گروهها» و «انواع کنشهای سیاسی» - گونه‌های منازعه سیاسی را به شرح زیر طبقه‌بندی می‌کند:

الف) منازعات رقابتی: گروهبندیهای درون هیأت حاکمه اگر از نوع جماعتی باشند و به کنشهای جمعی رقابتی با یکدیگر روی بیاورند، منازعات میان آنها معمولاً به صورت دسته بندیها و زد و بندهای سنتی و باندبازی ظاهر می‌شود، ولی اگر گروهبندیها از نوع انجمنی باشند، رقابت میان آنها معمولاً به صورت منازعات نهادی مسالمت‌آمیز (نظیر رقابتهای حزبی و انتخاباتی) جریان می‌یابد.

گروهبندیهای بیرون از هیأت حاکمه اگر از نوع جماعتی باشند و به کنشهای جمعی رقابتی با حکومت روی آورند، منازعات آنها با حکومت معمولاً به صورت تجمعات اعتراضی و خودجوش و غیرسازمان یافته و گاه زد و خوردهای خشونت آمیز با نیروهای حکومتی بروز می‌کند و در صورتی که این گروهبندیها از نوع انجمنی باشند، رقابت آنها با حکومت معمولاً به صورت اقدامات سازمان یافته، به منظور نفوذ در حکومت و یا فشار بر آن و گاه نیز به صورت گردهماییها و راهپیماییهای سازمان یافته سیاسی ظاهر می‌شود.

1. Competitive

2. Reactive

3. Proactive

4. C. Tilly, *From Mobilization to Revolution* (New York: Addison weseley, 1978)

ب) منازعات تدافعی: اگر گروه‌بندی‌های درون هیأت حاکمه از نوع جماعتی باشند و موقعیت و منابع آنها از سوی دیگر گروه‌ها تهدید شود، اقدامات تدافعی آنها از نوع انفعالی خواهد بود. به عبارت دیگر منازعه آنها به شکلهایی نظیر ابراز ترس و هراس و یا پرخاش نسبت به گروه‌های معارض و گاه نسبت به کل محیط و حتی نسبت به اطرافیان و حامیان خودشان) ظاهر می‌شود، اما اگر این گروه‌بندی‌ها از نوع انجمنی باشند، اقدامات تدافعی آنها به صورت عملیات سازمان یافته، چه از نوع مسالمت آمیز (نظیر اقدامات تبلیغاتی) و چه از نوع خشونت آمیز (نظیر تدارک توطئه علیه سازمان معارضان و انجام کودتای درباری) خواهد بود.

ج) منازعات تهاجمی: اگر گروه‌های بیرون از حاکمیت از نوع جماعتی باشند و به قصد تصرف حکومت، گروه‌های حاکم را مورد تهاجم قرار دهند، اقدامات جمعی آنها در شکل جنبش‌های احیاء گرایانه یا هزاره گرایانه خواهد بود که غالباً نیز به خشونت گرایش خواهند داشت؛ اما اگر این گروه‌ها از نوع انجمنی باشند، اقدامات جمعی آنها به منظور تصرف حکومت در شکل جنبش‌های انقلابی، جنگ داخلی و کودتای نظامی ظاهر می‌شود.^۱ بنا به نوشته تیلی در طی قرون اخیر و در اثر دگرگونی‌هایی نظیر ظهور دولت متمرکز جدید، گسترش مناسبات سرمایه‌داری، صنعتی شدن و گسترش شهرنشینی، گروه‌بندی‌های انجمنی نظیر شرکتهای تجاری، صنعتی، اتحادیه‌های صنفی (کارگری، کارفرمایی و ...) احزاب سیاسی و سازمانهای انقلابی به مهمترین بازیگران عرصه منازعات سیاسی تبدیل شده‌اند و با تضعیف موقعیت و نقش گروه‌های جماعتی و سنتی، الگوهای منازعه سیاسی بیشتر از نوع رقابتهای نهادی سیاسی (نظیر چانه‌زنی‌های گروه‌های ذینفع و رقابتهای انتخاباتی احزاب رقیب) و یا از نوع تعارضات و رویارویی‌های تهاجمی - انقلابی و معطوف به دگرگونی در هیأت حاکمه هستند.^۲

خلاصه کلام اینکه طی چند سده اخیر، گسترش دامنه سیاست داخلی در اثر فرآیندهایی نظیر «ملی شدن» و «توده‌ای شدن» سیاست که با ظهور نهادها و رویه‌های جدید در این عرصه همراه بوده و موجب فعال شدن نیروها و بازیگران متعدد و متنوعی در تعاملات، بازیها و منازعات سیاسی شده است، روی هم رفته تنوع زیادی به گونه‌های

1. Ibid, 194-200

2. C. Tilly; L. Tilly; and R. Tilly; **The Rebellious Century: 1830-1930**. (Cambridg MA: Harvard University press 1975)

منازعات سیاسی داخلی داده است، تا جایی که سیاست داخلی را به صورت روزمره با این منازعات در آمیخته است.

۳. گستره سیاست و منازعات سیاسی در دوره فرانونین

طی دهه‌های اخیر، دامنه سیاست داخلی گسترش باز هم بیشتری یافته است و این گسترش بیش از همه محصول فرایند جدیدی است که تحت عنوان «جهانی شدن» از آن نام می‌برند. فرآیند جهانی شدن که از مدت‌ها پیش در عرصه‌های اقتصاد، تکنولوژی، ارتباطات و سیاست خارجی خود را نشان می‌داد، طی سال‌های اخیر به عرصه سیاست داخلی کشورها نیز کشده شده است. به عبارت دیگر، امروزه می‌توانیم از فرآیندی با عنوان «جهانی شدن سیاست داخلی»^۱ سخن بگوییم.

۳-۱. جهانی شدن سیاست داخلی

جهانی شدن سیاست داخلی در ساده‌ترین تعریف خود، به معنای فروریزی مرزهای ملی و تضعیف حاکمیت دولت ملی در زمینه امور داخلی کشورهاست. این فرآیند همچنین بیانگر ظهور و اثرگذاری روز افزون بازیگران، نیروها، نهادها و رویه‌های فراملی در عرصه سیاست داخلی کشورهاست. اگر در گذشته روابط سیاسی میان کشورها منحصرأ از مجرای دولتها و در قالب تعاملات و تعارضاتی نظیر جنگ، دیپلماسی، مبادلات تجاری و توافقات و تشکلهای بین‌الدولی صورت می‌گرفت، امروزه در اثر جهانی شدن اقتصاد، فرهنگ، تکنولوژی، اطلاعات و ... این تعاملات و مبادلات تنوع بیشتری یافته است. بازیگران بین‌المللی امروزه دیگر محدود به دولتها یا سازمانهای بین‌الدولی نیستند، بلکه هر روز بر نقش بازیگران جدید نظیر بنگاهها و شرکتهای فراملیتی، تشکلهای صنفی، مدنی و سیاسی فراملی، و همچنین وسایل ارتباط جمعی و افکار عمومی فراملی افزوده می‌شود. امروزه حاکمیت دولتها فقط از طرف دولتهای دیگر یا سازمانهای بین‌الدولی محدود و به چالش کشیده نمی‌شود، بلکه بازیگران نامبرده نیز به شیوه‌های پیچیده‌تری این حاکمیتها را محدود کرده و به چالش می‌کشند و بر فرآیندها و سیاستها و رویدادهای سیاسی داخلی کشورها تأثیر می‌گذارند.

مهمترین نموده‌های جهانی شدن سیاست داخلی را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

۱- تضعیف روز افزون حاکمیت ملی در زمینه ارتش و نیروهای مسلح؛ امروزه دیگر هیچ دولتی به تنهایی نمی‌تواند امنیت داخلی کشورش را چه در مقابله با سازمانهای تروریستی بین‌المللی و چه در مقابل دیگر شکل‌های حملات نظامی خارجی حفظ کند. تغییرات سریع در تکنولوژی نظامی و اطلاعاتی، دولت‌ها را به همکاری هر چه بیشتر در زمینه امور دفاعی و امنیتی و صرف‌نظر کردن از استقلال و حاکمیت کاری و ادار ساخته است.

۲- تضعیف حاکمیت ملی در زمینه امور اقتصادی؛ اقتصاد جهانی امروزه آنچنان دگرگون شده است که هیچ دولتی قادر به حفظ استقلال خود در سیاستگذاری اقتصادی نیست. دولتها نه تنها در زمینه بازار جهانی (صادرات و واردات) بلکه حتی در بازار داخلی (رابطه کار / سرمایه؛ تولید / مصرف و ...) نیز حاکمیت و اقتدار خود را به سرعت از دست می‌دهند و مقهور نیروهای مرئی و نامرئی فراملی می‌شوند.

۳- افزایش نقش و مداخله سازمانهای بین‌المللی و فراملی در عرصه سیاست داخلی؛ با افزایش تعداد و تنوع و همچنین گسترش حوزه عمل و بالاخره افزایش کارایی سازمانهای بین‌المللی و فراملی (اعم از بین‌الدولی و غیر دولتی) و بسط هر چه بیشتر حقوق بین‌المللی به عرصه امور داخلی کشورها، فرایند سیاستگذاریهای داخلی در کشورها هر چه بیشتر تحت تأثیر اقدامات و مدافعات این سازمانها قرار گرفته است. این اقدامات و مداخلات از زمینه‌های اقتصادی تا امور قضایی و از مسائل اجتماعی تا حتی امور شخصاً سیاسی نظیر انتخابات و ... را در بر می‌گیرد.

۴- بین‌المللی شدن امر تصمیم‌گیری سیاسی؛ امروزه تصمیم‌گیری در مورد برخی از مسائل داخلی، بویژه در مواقع بحرانی، جنبه بین‌المللی به خود گرفته است. این موضوع ناشی از آن است که مشکلات، چالشها و تقاضاهایی که در درون یک کشور خاص دیده می‌شوند، ماهیت و گستره‌ای بین‌المللی یافته‌اند و متضمن اتخاذ راه‌حلهایی بین‌المللی هستند؛ این مشکلات و مسائل از اموری نظیر سیاستهای توسعه اقتصادی تا امور مربوط به مهاجران، پناهندگان، معضل بیماریهای فراگیر، حقوق بشر، محیط زیست و ... را شامل می‌شود. در بسیاری از این موارد، صرف‌نظر از ملزومات ناشی از سازمانها و قوانین بین‌المللی، گاه خود دولتها و رهبران و کارگزاران حکومتها پیشگام پذیرش مشارکت و همکاری دیگر دولتها در تصمیم‌گیریهای خاص خود هستند.

۵- شکل‌گیری فرهنگهای فراملی و جهانی: گسترش ارزشها و هنجارهای مشترک در زمینه سبک زندگی افراد که از جمله شامل ارزشها و هنجارهای مربوط به امر سیاست نیز می‌شود (نظیر جهانی شدن ایده‌ها و ارزشهای دموکراتیک، پلورالیسم و زیست چند فرهنگی) و در اثر آن وفاداریها و جهت‌گیریهای شهروندان ملی بتدریج به وفاداریها و جهت‌گیریهای «شهروندان جهانی» تبدیل می‌شود. این موضوع تعاریف و مبانی مشروعیت «دولتهای ملی» را بشدت تحت تأثیر قرار داده است.^۱

در هر صورت، جهانی شدن سیاست داخلی با در هم تنیدن هر چه بیشتر مسائل داخلی و بین‌المللی و راه‌حلهای متصور برای این مسائل و فعال کردن طیف وسیعی از نیروها و بازیگران فراملی در صحنه سیاست داخلی و تغییر جهت‌گیریها و وفاداری‌های سیاسی در میان شهروندان، تعاملات و تعارضات سیاسی داخلی را متنوع‌تر و پیچیده‌تر ساخته است و به نوبه خود گونه‌های جدید و بدیعی از منازعات سیاسی را برانگیخته و ظاهر ساخته است. در این بخش از مقاله پس از اشاره به ظهور و یا تقویت بازیگران فراملی - اعم از سازمانهای غیر دولتی (NGO) فراملی، سازمانهای نهادها و رویه‌های بین‌الدولی، رسانه‌ها و شبکه‌های ارتباطی فراملی و اشاره به تأثیر این بازیگران در عرصه‌ها و موضوعاتی نظیر محیط زیست، حقوق بشر، صلح و دموکراسی خواهی، می‌کوشیم فراملی شدن رویاروییها و منازعات مربوط به این عرصه‌ها و موضوعات و بالاخره ظهور گونه‌های جدیدی از منازعات سیاسی را نشان می‌دهیم.

۳-۲. بازیگران فراملی و منازعات سیاسی داخلی

یکی از آشکارترین نشانه‌های جهانی شدن سیاست داخلی فعال شدن و متنوع شدن سازمانهای غیر دولتی بویژه از نوع فراملی آن است. سازمانهای غیر دولتی گروه‌بندیهایی هستند که حول محور اشتراک علایق - و نه لزوماً اشتراک منافع - شکل می‌گیرند. این نوع گروه‌بندیها از برخی جهات با گروههای انجمنی کلاسیک شباهت دارند. زیرا اولاً از سطح بالایی از تشکل و سازماندهی برخوردارند. ثانیاً اهداف از پیش تعیین شده و

1. Held, David, *Democracy and The Global order: From Modern State to cosmopolitan Governance* (Cambridge: Polity press 1995).

- جان، ر. گیبینز و بو ریمر، سیاست پست مدرن، ترجمه منصور انصاری (تهران: گام نو، ۱۳۸۱)، صص ۱۵۵-۱۷۷.

- ژان ماری گنر، آینده آزادی، چالشهای جهانی شدن دموکراسی، ترجمه عبدالحسین نیک گهر (تهران: وزارت امور خارجه،

مشخصی اعضای آنها را به یکدیگر پیوند می‌دهد و آنها را به کنشهای جمعی هماهنگ می‌کشد. اما تفاوت اساسی این گروه‌بندیها با گروههای انجمنی کلاسیک، در عرصه‌های فعالیت و قالبهای رفتار جمعی آنهاست. گروههای انجمنی کلاسیک نظیر اتحادیه‌های صنفی و دیگر گروههای همسو، غالباً حول محور منافع و اهداف اقتصادی - اجتماعی اعضا و به منظور دستیابی به اهداف و منافع خاص خود عمل می‌کنند؛ به عبارت دیگر، حوزه فعالیت آنها را منافع خصوصی - البته از نوع گروهی و جمعی آن - تشکیل می‌دهد. این در حالی است که سازمانهای غیر دولتی متاخر عمدتاً حول محور ارزشها و منافع «عمومی» شکل می‌گیرند؛ به عبارت دیگر، آنها به صورت کارگزاریهایی داوطلب، نقش دفاع از ارزشها و منافع عمومی نظیر محیط زیست، حقوق بشر، صلح را عهده‌دار می‌شوند. قلمرو فعالیت این گروهها نیز بسیار متنوع است و از سطح محلی و ملی تا سطح فراملی و بین‌المللی را در بر می‌گیرد. شیوه‌های فعالیت آنها نیز متنوع است و از فعالیت‌های تبلیغاتی و شکل دادن به افکار عمومی تا اقدامات مستقیم نظیر نفوذ و چانه زنی با مقامات محلی، ملی و بین‌المللی و حتی اقدامات سازمان یافته نظیر سازمان‌دهی تظاهرات و حتی عملیات مداخله جویانه را در بر می‌گیرد.

سازمانها و تشکلهای مرتبط با محیط زیست، گرچه در جوامع غربی بیش از یک قرن سابقه دارند، اما در دهه‌های اخیر تنوع و گستردگی بسیار بیشتری پیدا کرده‌اند و تشکیلات آنها تقریباً در تمامی مناطق جهان گسترش یافته است. برخی از این تشکلهای نظیر «باشگاه سیرا»^۱ در آمریکا صدها هزار عضو دارند و تشکیلات محلی آنها در نقاط مختلف ایالات متحده فعالانه در حفاظت از محیط زیست و مقابله با اقدامات تخریب کننده طبیعت شرکت دارند. تشکیلات دیگری به نام «صلح سبز»^۲ به صورت یک سازمان وسیع با میلیونها عضو در سرتاسر جهان به فعالیت مشغول است.

الگوی فعالیت سازمانهای طرفدار محیط زیست طی دهه‌های اخیر تحولات چشمگیری به خود دیده است. اگر تا چند دهه قبل فعالیت این گونه تشکلهای گروهها به انجام پروژه‌های مطالعاتی و انتشار نشریات علمی و ترویجی و یا فعالیتهای تبلیغاتی محدود بود، در دهه‌های اخیر این گروهها تنوع بیشتری به فعالیتهای خود داده‌اند و به یکی از بازیگران فعال در عرصه سیاست تبدیل شده‌اند. آنها با شیوه‌های مختلفی نظیر معرفی الگوهای

عملی زندگی جمعی بدون تخریب طبیعت، سازماندهی اعتراضات جمعی علیه فعالیتها و رویه‌های ضد محیط زیستی، مذاکره و چانه‌زنی با مقامات ملی و دولتها و حتی انجام عملیات تخریبی علیه تأسیسات و مراکز آلوده کننده محیط زیست فعالیت می‌کنند. یکی از این تشکلهای در ایالات متحده به نام «سازمان اول زمین»^۱ در دهه ۱۹۸۰ به چند عملیات چریکی تخریبی علیه تأسیسات صنعتی آلوده کننده دست زد. برخی از این تشکلهای با پیوند مسائل مسائل محیط زیستی با مسائلی نظیر تبعیض‌های نژادی و جنسی و یا حقوق سیاسی باعث شکل‌گیری جنبشهای اجتماعی - سیاسی چند بعدی (چند منظوره) شده‌اند. به عنوان مثال می‌توان از سازمانها و تشکلهای موسوم به «صلح سبز» نام برد که جنبش حفاظت از محیط زیست را با جنبش صلح طلبی پیوند داده‌اند و این ایده را دنبال می‌کنند که یکی از مهمترین منابع تخریب کننده طبیعت و انسان، جنگها و سلاحهای جنگی جدید بویژه سلاحهای کشتار جمعی است. گروههای «اکوفمینیست» نیز با تأکید بر پیوند میان ساختارهای اقتصادی - صنعتی تخریب کننده طبیعت با نظام مردم‌سالاری، مبارزه‌ای دو جانبه را با «سلطه مردان» و «تخریب طبیعت» دنبال می‌کنند. همچنین می‌توان از فعال شدن تعداد زیادی از گروههای طرفدار محیط زیست در میان اقلیت‌های بومی نظیر سرخپوستان امریکا نام برد که اتفاقاً از رادیکال‌ترین گروههای طرفدار محیط زیست هستند و میان مبارزه برای حفظ قلمروها و الگوهای سنتی زندگی خود با مبارزه برای حفظ محیط زیست پیوند برقرار کرده‌اند. بالاخره باید از تشکلهایی نظیر «حزب سبز» آلمان نام برد که میان مبارزه برای محیط زیست و مبارزه برای دموکراسی و حقوق بشر پیوند برقرار کرده‌اند.^۲

تشکلهای و سازمانهای بشر دوستانه غیر دولتی نیز تنوع زیادی پیدا کرده‌اند و بر حضور و تأثیر آنها در عرصه سیاست و منازعات سیاسی افزوده شده است. بسیاری از این سازمانها به فعالتهای خود گستره‌ای فراملی و بین‌المللی داده‌اند. اگر تا چند دهه قبل، در زمینه حقوق بشر و اقدامات بشردوستانه فقط چند کارگزار محدود و آن هم عمدتاً وابسته

1. Earth First, organization

۲. برای اطلاع بیشتر از انواع گروههای اکولوژیست (طرفدار محیط زیست) و تأثیر آنها در سیاست و منازعه سیاسی نگاه کنید

به:

- Paul Wapner, *Environmental Activism and World Civil Politics* (New York: State University of New York Press 1996)
- L. G. Bennie Brent Spar "Atlantic oil and Green Peace" in F. F. Ridley and G. Jordan, *Protest Politics: Cause Groups and Campaigns* (New York: Oxford University Press 1998). Pp 89 - 102.

به دولتها یا سازمانهای بین‌الدولی نظیر کمیسیون حقوق بشر فعال بودند، در دهه‌های اخیر هر روزه بر تعداد سازمانها و تشکلهای غیردولتی و مستقلی که در عرصه‌های متنوع مربوط به اقدامات بشر دوستانه و حقوق بشر فعالیت می‌کنند، افزوده می‌شود. گروههایی نظیر «پزشکان بدون مرز» و «داروسازان بدون مرز» که در زمینه حق سلامت عمومی در سطح جهانی فعالیت می‌کنند؛ «قضات بدون مرز» که در زمینه همبازی قضایی و عفو بین‌المللی در سطح جهانی فعالیت می‌کنند؛ و «روزنامه‌نگاران و خبرنگاران بدون مرز» که در زمینه اطلاع‌رسانی بین‌المللی و «دیده بانان حقوق بشر» که در زمینه نظارت بر رعایت حقوق بشر در سرتاسر جهان فعال هستند نمونه‌هایی از این گونه تشکلهای سازمان‌های فراملی به شمار می‌روند.

امروزه همچنین شرکتهای فراملیتی از تشکیلاتی وسیع و منابعی قابل ملاحظه برخوردارند. آنها در کنار اعضا و فعالان داوطلب، هر روز تعداد بیشتری از متخصصان علاقه‌مندان به حوزه فعالیت خود را به استخدام در می‌آورند. به تعبیر یکی از صاحب‌نظران این گونه سازمانها، طی دهه‌های اخیر و در زمانه افول جنبشهای انقلابی و چریکی، فرصت و کانون مناسبی برای جلب «ماجراجویان» و «آرمانگرایان» برای انجام عملیات و ارایه خدمات نوع دوستانه در مناطق مختلف جهان بوده‌اند.^۱

منابع درآمدی این سازمانها نیز متنوع و قابل ملاحظه است. کمکهای ناگزیر دولتها (ولو با اکراه)، کمک شرکتهای و بنگاههای اقتصادی (بویژه از محل معافیتهای مالیاتی که معمولاً دولتها برای این گونه کمکها در نظر می‌گیرند) و بالاخره کمکهای مالی افراد و گروههایی که به اهداف و فعالیتهای این گونه سازمانها اعتقاد دارند، نمونه‌هایی از منابع تأمین هزینه این نوع سازمانهاست. به هر تقدیر، این سازمانها از منابع و امکانات وسیع و متنوعی نه تنها برای شکل دادن به افکار عمومی و ارایه خدمات، بلکه همچنین برای مداخله مستقیم در مسائل و منازعات مربوط به حوزه‌های فعالیت خود برخوردارند.

طی سالهای اخیر، نهادهای رسمی بین‌المللی و از جمله برخی از کارگزاریهای سازمان ملل متحد نیز به صورت فزاینده‌تری در منازعات سیاسی داخلی کشورها نقش آفرینی می‌کنند. اگر این نهادها و کارگزاریها در آغازین دهه‌های فعالیت خود بیشتر منعکس‌کننده سیاستها و اقدامات دولتهای عضو بودند، ولی در دهه‌های اخیر تحول مهمی در جهتگیری و عملکرد این نهادها و کارگزاریها روی داده است. این نهادها و کارگزاریها به طور روز

افزونی توجه خود را از حقوق و مسائل دولتهای عضو به سوی مسائل و مطالبات ملتها و حتی گروههای کوچک موجود در داخل قلمرو این دولتها معطوف کرده‌اند. رواج و اهمیت روز افزون ارزشهای جهانشمول نظیر حقوق بشر و همچنین برخورداری این سازمانها و نهادها از کارگزاران و کارمندان فراملی، این امکان را به آنها بخشیده است که نه تنها مستقل از دولتهای عضو عمل کنند، بلکه اقتدار و عملکرد آنها را نیز به چالش بکشند. نهادها و نیروهایی نظیر «دادگاه جزایی بین‌الملل» و «پلیس بین‌الملل» طی سالهای اخیر بتدریج حوزه‌های فعالیت و صلاحیت خود را نه تنها در امور مدنی بلکه حتی در امور سیاسی کشورهای عضو نیز گسترش داده‌اند. به عنوان مثال، این نهادها مفهوم «جنایتکاران بین‌المللی» را به ناقضان حقوق بشر و از جمله برخی از رهبران سیاسی سابق کشورها که سوابق دیکتاتوری و سرکوبگری داشته‌اند. بسط داده و در مواردی به دستگیری و محکومیت آنها پرداخته‌اند.^۱

بعلاوه، تحت تأثیر ارزشهای پذیرفته شده‌ای نظیر حقوق بشر، دگرگونی‌هایی در قوانین و رویه‌های قضایی داخلی کشورها به وجود آمده است. از جمله اینکه دادگاههای داخلی برخی از کشورها به استناد شکایات اتباع یا ساکنان آن کشورها به تشکیل پرونده علیه اقدامات دولتها و مقامات سیاسی و رسمی دیگر کشورها - به اتهام نقض حقوق بشر و یا ارتکاب جنایت علیه اتباع و مخالفان خویش - مبادرت می‌کنند که در مواردی نیز به محکوم کردن مقامات رسمی یک کشور توسط دادگاههای محلی کشور دیگر منجر شده است.

به هر حال، جهانی شدن سیاست داخلی به نحو روز افزونی به تضعیف اقتدار دولتها و فعال شدن نیروها و نهادهای فراملی و بین‌المللی در عرصه منازعات سیاسی داخلی کشورها منجر شده و این موضوع معادله قدرت در سطح منازعات داخلی را دگرگون ساخته است.

۳-۳. مهاجرت بین‌المللی و منازعات سیاسی داخلی

پدیده دیگری که منازعات داخلی کشورها را طی دهه‌های اخیر تحت تأثیر قرار داده است، افزایش مهاجرت بین‌المللی است. این مهاجرتها که عمدتاً از بخشهای کم توسعه و یا بی‌ثبات و بحران زاده جهان به سمت بخشهای توسعه یافته و با ثبات‌تر جهان است، گاه ترکیب جمعیت و نیروی کار را در برخی از جوامع بشدت دگرگون ساخته و به این ترتیب موجب شکل‌گیری تعارضات و منازعات جدید در این جوامع گردیده است. مسائل ناشی از این وضعیت، طی ربع

آخر قرن بیستم در برخی از کشورهای اروپایی نظیر آلمان، به صورت فعال شدن برخی گروههای افراطی (موسوم به نئونازیها) علیه مهاجرین، خود را نشان داد.

پدیده مهاجرت طی سالهای اخیر ویژگیها و نمودهای دیگری نیز یافته است و آن تبدیل جمعتهای غیر بومی (با پیشینههای مهاجرت) به خرده فرهنگهایی قدرتمند و مؤثر در درون جوامع مهاجرت پذیر است. اگر تا چند دهه پیش، مهاجرانی که از کشورها و جوامع کمتر توسعه یافته به کشورهای توسعه یافته مهاجرت می کردند، به علل متعددی نظیر کوچکی جمعیت مهاجران یا موقعیت های فرودست اقتصادی و اجتماعی و یا تسلط فرهنگ و ارزشهای جوامع پیشرفته صنعتی و غربی، غالباً در فرآیند ادغام فرهنگی در آن جوامع قرار می گرفتند و یا امکان چندانی برای بروز تمایزات و هویت های مستقل خویش و تبدیل شدن به نیروها و بازیگران فعال اجتماعی و سیاسی نداشتند، طی دهه های اخیر موقعیت و امکانات این گروهها (بویژه در میان نسل های دوم و سوم این مهاجران) برای تبدیل شدن به چنین نیروها و بازیگرانی افزایش یافته است. به ویژه این که با افزایش جمعیت این مهاجران، آنها به بخش مهمی از اتباع رسمی کشورهای غربی تبدیل شده اند. به علاوه موقعیت اقتصادی و اجتماعی گروه های مهاجر نیز تغییر کرده و بعضاً نقشها و موقعیت های اقتصادی و شغلی خاصی را اشغال کرده اند؛ به گونه ای که براحتی قابل حذف شدن از ساختارهای اقتصادی جوامع مزبور نیستند. بالاخره اینکه این مهاجران از فرصتهای قابل ملاحظه ای برای استفاده از فضای آزاد سیاسی و فرهنگی موجود در کشورهای پیشرفته برخوردارند. مجموعه این موقعیتها و امکانات به مهاجران اجازه داده است تا طی چند دهه اخیر به شکل هر چه بیشتر و همچنین بروز و ظهور هر چه آزادانه تر تمایزات، هویتها و همچنین سبک زندگی خاص خویش در بطن جوامع مزبور پردازند.^۱ این موضوع به نوبه خود بر عرصه سیاست این جوامع نیز تأثیر گذاشته است.

۱. در این مورد نیز فرآیندهای جهانی شدن، از جمله آزادسازی بیش از پیش جریان جمعیت و نیروی کار در سطح جهانی - که بخشی از فرآیند آزادسازی اقتصاد و تجارت جهانی هم محسوب می شود - همچنین فراگیر شدن ارزشهای حقوق بشر که بناچار حمایت نسبی از حقوق مهاجران را نیز اجتناب ناپذیر می سازد، در تقویت موقعیت این مهاجران مؤثر بوده است. در این مورد نگاه کنید به:

- استفان کاستلز و آلستر دیویدسون، مهاجرت و شهروندی، ترجمه فرامرز تقی لو (تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۲).

- H. Fassman and R. Munz, "Patterns and Trends of International Migration in western Europe" Population and Development review vol. 18 No. 3 (1992).

در طول سالهای اخیر، ضمن اینکه منازعات و خشونت‌های ناشی از تحریک شدن برخی از گروه‌های بومی علیه مهاجران و خرده فرهنگ‌های مربوط به آن همچنان - هر چند با شدت کمتری - ادامه یافته است، اما مهاجران نیز از حالت انفعالی پیشین خارج شده، به صورت فعالتری در صحنه اجتماعی و سیاسی این کشورها حضور یافته‌اند. تلاش مهاجران و گروه‌های غیر بومی در کشورهای غربی برای برساختن و ابراز هویت و خرده فرهنگ‌های خاص خود - آن هم در شرایطی که این هویتها و خرده فرهنگها در بطن فرآیندهای جهانی شدن قرار گرفته‌اند و از امکانات و شبکه‌های ارتباطی و عملیاتی بیشتری برخوردار شده‌اند، آنها را به یکی از کانونهای تحركات و منازعات سیاسی در برخی از کشورها تبدیل کرده است. به عنوان مثال، گروه‌های مسلمان در کشورهای اروپایی با ابراز هویت و سبک زندگی مذهبی خود - که خالی از ابعاد سیاسی و ایدئولوژیک هم نیست - می‌کوشند خود را به عنوان بخشی از جنبش جهانی احیای اسلام تعریف کنند. متقابلاً دولت‌های غربی نیز که طی سالهای اخیر هر گونه تحرك سیاسی و ایدئولوژیک از سوی نیروها و گروه‌های مسلمان را با دیده تردید می‌نگرند و آنرا به عنوان بخشی از «تروریسم» مرتبط با بنیادگرایی اسلامی تعریف می‌کنند، در مواردی در مقابل این ابزار هویتها و سبک زندگی مذهبی موضع می‌گیرند و به محدودسازی آنها می‌پردازند. مناقشات و تحركات سالهای اخیر در کشورهایی نظیر فرانسه بر سر مسأله حجاب دانش آموزان مسلمان به این کشور، نمونه‌ای از این منازعات سیاسی است.

فرصت دیگری که جماعات و گروه‌های مهاجر ساکن در کشورهای غربی برای حضور و تأثیرگذاری در صحنه سیاست و منازعات سیاسی این کشورها به دست آورده‌اند، ناشی از تبدیل شدن آنها به بخشی از افکار عمومی در این کشورهاست. توضیح اینکه جماعات و گروه‌های مهاجر، همچون اتباع و بومیان این کشورها با برخورداری نسبی از آزادی‌های سیاسی و اجتماعی موجود در این کشورها، به تحرك سیاسی و بیان مواضع و بروز اعتراضات خود پیرامون مسائل و رویدادهای سیاسی داخلی، منطقه‌ای و یا بین‌المللی می‌پردازند. فعال شدن گروه‌های مسلمان ساکن در این کشورها - که عمدتاً پیشینه‌های مهاجری دارند - در سالهای اخیر و در جریان مسائل و بحران‌هایی نظیر فلسطین، منازعات بالکان، حمله نظامی آمریکا و متحدانش به افغانستان و عراق نمونه‌هایی از این فرصت‌های سیاسی برای مهاجران را نشان می‌دهد. در همه این موارد، جماعات مسلمان از طریق

اقداماتی نظیر برگزاری میتینگها و تظاهرات خیابانی از همکیشان خود در مناطق مزبور حمایت می‌کردند. نکته جالب توجه دیگر این است که در این گونه موارد معمولاً نوعی در هم آمیختگی و بعضاً نوعی همدلی میان این جماعات و برخی گروهها و جنبشهای بومی فعال در کشورهای غربی نظیر گروههای طرفدار صلح دیده می‌شود.

آنچه گفته شد، بیانگر گونه‌های جدیدی از منازعات سیاسی است که غالباً در شکل نسبتاً ملایم، مسالمت آمیز و روزمره در جوامع مختلف و بویژه در کشورهای توسعه یافته جهان در جریان است. اما طی سالهای اخیر گونه‌های جدیدتری از منازعات حاد و دگرگون ساز سیاسی نیز ظاهر شده‌اند که بویژه در جوامع کمتر توسعه یافته خود را نشان می‌دهند. در این مورد علاوه بر تروریسم و خشونت‌های سیاسی داخلی و بین‌المللی که توسط گروههای بنیادگرا صورت می‌گیرد و پیش از این به آنها اشاره شد، می‌توان از دو گونه خاص از منازعات دگرگون ساز نام برد که بتدریج جایگزین جنبشهای انقلابی جهان سومی می‌شوند. این دو گونه از منازعات حاد را می‌توان با عنوان «انقلاب صورتی» و «انقلاب از بیرون» مورد بررسی و تحلیل قرار داد.

البته در این مقاله فرصت، تحلیل همه جانبه و دقیق این گونه‌های منازعه سیاسی وجود ندارد، اما در اینجا به اختصار به برخی از ویژگیهای آنها اشاره خواهیم کرد.

انقلابهای «صورتی» - در مقابل انقلابهای «سرخ» و «سفید» گونه‌ای از قیام‌های سیاسی دگرگون ساز هستند که بویژه در دو دهه اخیر ظاهر شده‌اند. پیش از این و در طول دو قرن اخیر، انقلابهای سیاسی و اجتماعی مدرن - چه در کشورهای غربی و چه در جوامع موسوم به جهان سوم - غالباً محصول منازعات طولانی و سازمان یافته میان گروههای مخالف و رژیمهای مستقر بوده‌اند. آن گونه انقلابها - که اولین نمونه آن را به تعبیری انقلاب فرانسه در اواخر قرن ۱۸ و آخرین نمونه‌های آن را انقلابهای ایران و نیکاراگوا در ربع آخر قرن بیستم تشکیل می‌دهند - همگی کم و بیش برآمده از جنبشهای رادیکال و مبتنی بر ایدئولوژیهای سخت کیشانه‌ای نظیر ژاکوینیسیم، کمونیسم، سوسیالیسم، ناسیونالیسم، اسلامگرایی و ... بودند. در همه آن انقلابها، مرحله مبارزه با رژیم پیشین غالباً با خشونت‌هایی طولانی و شدید (چه در شکل جنگهای چریکی و چه خشونت‌های خیابانی توده‌ای و ...) طی شده و مرحله استقرار رژیم جدید (حکومت انقلابی) نیز کم و بیش با خشونت‌هایی شدید (نظیر جنگ داخلی، تروریسم و ...) همراه بوده است. بالاخره اینکه این انقلابها همگی به استقرار حکومت‌هایی شدیداً ایدئولوژیک و غالباً اقتدارگرا منجر شده‌اند.

طی سالهای اخیر، اما دگرگونیهای سیاسی بنیادینی در برخی از کشورها روی داده است که چند تفاوت اساسی با انقلابهای پیشین دارد. نخست این که، گرچه این تحرکها و دگرگونیها نیز کم و بیش از ایده‌هایی نظیر دموکراسی و لیبرالیسم متأثرند، اما اصولاً آنها را نمی‌توان جنبشهای ایدئولوژیک و سخت کیش قلمداد کرد. دوم این که، گرچه این نوع دگرگونیها نیز محصول بسیج سیاسی نیروها و رهبران مخالف رژیمهای مستقر هستند، اما فرآیند شکل‌گیری و به ثمر رسیدن آنها غالباً کوتاه و گاه در حد یک یا چند روز بوده است. سوم اینکه، این نوع دگرگونیها با خشونت‌هایی بسیار کمتر از انواع کلاسیک انقلابها همراه هستند (عنوان صورتی یا مخملی بیانگر همین ویژگی آنهاست) و بالاخره اینکه حکومتها و رژیمهای سیاسی برآمده از این انقلابها کمتر اقتدارگر و بیشتر دموکراتیک هستند.

این نوع انقلابها با کودتاهای کلاسیک نیز تفاوت‌های اساسی دارند. در کودتاها معمولاً نیروهای درون هیأت حاکمه و مشخصاً نظامیان، با استفاده از منابع و ابزارهای تحت کنترل خود به دگرگونیهای سریع در حکومت و رژیمهای سیاسی مستقر دست می‌زنند، اما انقلابهای صورتی غالباً محصول ترکیبی از تحرک نخبگان سیاسی و توده‌های مردم هستند. دگرگونیهای سیاسی سالهای ۱۹۸۹-۱۹۹۱ در کشورهای اروپای شرقی، اولین موج از این گونه منازعات و دگرگونیهای سیاسی بود. دومین موج این نوع منازعات و دگرگونیها در سالهای پایانی قرن بیستم در برخی از کشورهای آمریکای لاتین و کشورهای جنوب شرقی آسیا روی داد. آخرین نمونه‌های این نوع دگرگونیها در سالهای اخیر (از سال ۲۰۰۰ میلادی به این سو)، در کشورهایی نظیر یوگسلاوی، ونزوئلا و گرجستان رخ داد.^۱ در این کشورها به دنبال اعتراضهای عمومی یک یا چند روزه حکومتها و یا رهبران اقتدارگرا جای خود را به حکومتها و رهبران کم و بیش دمکرات دادند.

انقلابهای صورتی را می‌توان محصول مجموعه‌ای از متغیرهای مرتبط با تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جدید - چه در سطح داخلی کشورها و چه در سطح بین‌المللی دانست. برخی از این متغیرها و تحولات به شرح زیرند:

۱- تعمیق بحرانهای داخلی در کشورهای کمتر توسعه یافته و بویژه در آنهایی که رژیمهای اقتدارگرا و دیکتاتوری بر سر کارند. این بحرانها که ناشی از ترکیبی از فشارهای داخلی (مطالبات گروههای اجتماعی) و فشارهای جهانی (برای ادغام در مناسبات و

۱. لازم به یادآوری است که پس از نگارش و تحویل این مقاله به فصلنامه (بهار ۱۳۸۳) موارد دیگری از این گونه دگرگونی‌های سیاسی در برخی دیگر از کشورها نظیر اوکراین و قرقیزستان نیز روی داده است.

تنظیمات نوین جهانی) هستند، در مقاطعی موجب درماندگی حکومتها و قرار گرفتن آنها در آستانه فروپاشی می‌شوند.

۲- افول ایدئولوژیهای رادیکال و تضعیف تمایلات و گروههای انقلابی در اثر تحولات و تجربیات سیاسی و فکری دهه‌های اخیر در سطح جهانی که موجب رواج ایده‌ها و تمایلات سیاسی میانه روانه و اصلاح طلبانه شده‌اند.

۳- کاهش قدرت کنترل و امکان سرکوب حکومتهای اقتدارگرا در اثر جهانی شدن ارتباطات و اطلاعات و افزایش نظارتهای بین‌المللی. تقارن این تحولات روی هم رفته موجب تسریع ناگهانی پویشهای سیاسی داخلی و پیشی گرفتن آنها بر تواناییهای مدیریتی و کنترلی حکومت و نخبگان حاکم می‌شود. در چنین شرایطی، گروهها و رهبران مخالف این امکان را می‌یابند که با بسیج منابع و امکانات خود در یک حرکت اعتراضی وسیع و سریع حکومت‌های مستقر را به عقب‌نشینی و کناره‌گیری وادار کنند. همین شرایط در عین حال گروهها و رهبران جایگزین را قادر می‌سازند تا بسرعت، نظم سیاسی جدید - و معمولاً دمکراتیک - را جایگزین نظم پیشین نمایند.

«انقلاب از بیرون» در مقابل انقلاب از بالا یا انقلاب از پایین گونه دیگری از منازعات سیاسی دگرگون ساز است که از طریق مداخله نظامی و اشغال یک کشور توسط کشورهای دیگر صورت می‌گیرد. البته، مداخله خارجی چه به صورت اشغال و چه به صورت تلاش برای اثرگذاری بر منازعات و تحولات داخلی یک کشور، پدیده جدیدی نیست و سابقه‌ای به درازای تاریخ دارد.^۱ اما الگوهای جدید مداخله نظامی تفاوتی اساسی با الگوهای پیشین دارند. تا آنجا که به مداخله مستقیم و بویژه اشغال نظامی مربوط است، در گذشته هدف اشغالگران معمولاً عبارت از تصرف و ضمیمه سازی، استقرار موقت نیروی نظامی در سرزمین‌های اشغالی و استفاده از آن سرزمین‌ها به عنوان یک پادگان یا کمپ عملیات نظامی و یا ایجاد پایگاههای دراز مدت نظامی بود. اما در الگوهای جدید مورد نظر این مقاله، هدف اصلی اشغالگران همانا ایجاد دگرگونی در ساختارهای سیاسی کشور اشغال شده از طریق در هم شکستن رژیمهای مستقر و حمایت از نیروهای سیاسی داخلی مورد

۱. نمونه‌هایی متعدد از این مداخلات در دوران باستان و از جمله در روابط میان هخامنشیان با دولت شهرهای یونان و همچنین رابطه میان خود دولت شهرهای یونان ثبت شده است. برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: ویل دورانت، تاریخ تمدن (یونان باستان) جلد ۲، ترجمه امیرحسین آریان پور، فتح‌اله مجتبی، هوشنگ پیرنظر، چاپ چهارم (تهران، سازمان آموزش و انتشار انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲) صص ۲۵۴-۲۶۶ و ۴۹۰-۴۹۱.

نظر است. به عبارت دیگر، این نوع مداخلات را باید مداخله در منازعات داخلی و مدیریت این منازعات توسط قدرتهای اشغالگر تلقی کرد. البته، مداخله غیر مستقیم قدرتهای خارجی در منازعات داخلی نیز پدیده جدیدی نیست. در دوران جنگ سرد که این نوع مداخلات به صورت رایج‌تر و نظام‌مندتری - نظیر حمایت‌های مالی، تسلیحاتی، دیپلماتیک و ایدئولوژیک قدرتهای بزرگ و گروه‌های سیاسی رقیب در کشورهای موسوم به جهان سوم - صورت می‌گرفت، نظریه پردازان روابط بین‌الملل این پدیده را با عناوینی نظیر «منازعه کم شدت»^۱ و «جنگ نیابتی»^۲ مورد بحث قرار داده‌اند.^۳ اما آن نوع مداخلات معمولاً غیر مستقیم و بدون حضور نظامی بود. در مواردی هم که قدرتهای خارجی به صورت مستقیم وارد یک کشور می‌شدند، غالباً در حمایت از رژیم‌های مستقر در آن کشورها و با توجیهاتی نظیر حفاظت از استقلال و تمامیت ارضی کشورهای هدف در مقابل تجاوز یا احتمال تجاوز دیگر کشورها و بعضاً نیز با توجیهاتی نظیر استمداد و دعوت رژیم مذکور برای حضور نظامیان کشور اشغالگر صورت می‌گرفت. مداخلات نظامی مستقیم آمریکا در کره (دهه ۱۹۵۹) و ویتنام (دهه ۱۹۶۰) و یا مداخله چین در کامبوج (دهه ۱۹۷۰) و مداخله نظامی شوروی در برخی از کشورهای اروپای شرقی (دهه ۱۹۵۰) و یا در افغانستان (دهه ۱۹۸۰) نمونه‌هایی از این نوع مداخلات بود. این مداخلات که معمولاً در قالب رقابتهای سیاسی - ایدئولوژیک دو بلوک شرق و غرب در دوران جنگ سرد صورت می‌گرفت از سوی مردم و بویژه نیروهای سیاسی مخالف رژیم مستقر در این کشور با بدبینی و گاه واکنشهای شدیدی مواجه می‌شد.

در گونه‌های جدید مداخلات نظامی دگرگون ساز (انقلاب از بیرون)، گرچه همچون گذشته انگیزه‌ها و اهداف سیاسی و استراتژیک قدرتهای اشغالگر نقش اساسی دارند، اما کوشش می‌شود عملیات مداخله و اشغال از یک سو با تدارک درجاتی از توافق بین‌المللی صورت گیرد و از سوی دیگر با جلب همدلی گروه‌های سیاسی و مردم کشور مورد نظر همراه شود. زمینه سازی و توجیه عملیات اشغال بر اساس اهداف و ارزشهای مورد اجماع بین‌المللی نظیر «مبارزه با تروریسم» و «جلوگیری از تولید سلاحهای کشتار جمعی» یا اهداف مورد قبول گروه‌های داخلی نظیر بر اندازی رژیم‌های سرکوبگر و برقراری

1. Low Intensity Conflict
2. Proxy War

«حکومت‌های دمکراتیک» صورت می‌گیرد. اشغال افغانستان در سال ۲۰۰۱ و اشغال عراق در سال ۲۰۰۳ نمونه‌هایی از این گونه عملیات مداخله گرانه است. صرف‌نظر از میزان صداقت قدرتهای اشغالگر، واقعیت این است که در برخی از این مداخلات - نظیر افغانستان - اجماع بین المللی قابل ملاحظه‌ای ایجاد شد و همچنین هم در افغانستان و هم در عراق بخش اعظم نیروهای مخالف رژیم‌های مستقر و همچنین بخش قابل ملاحظه‌ای از مردم عادی در این کشورها، دست کم در آغاز از این مداخلات استقبال کردند.

این نوع مداخلات معمولاً در کشورهایی صورت می‌گیرد که سلطه رژیم‌های اقتدارگرا در آنها برقرار است و بخش اعظم مردم نیز از این رژیم‌ها ناراضی هستند، اما نیروهای سیاسی معارض داخلی در وضعیت ضعیفی قرار دارند و به تنهایی توانایی مقابله با رژیم‌های اقتدارگرای مستقر را ندارند. با این وصف، این مداخلات را از یک دیدگاه می‌توان اقدامی خارجی در جهت تغییر موازنه قدرت در منازعات داخلی به سود گروه‌های معارض قلمداد کرد. همکاری نیروها عمده سیاسی - نظامی افغانی با نیروهای «ائتلاف بین‌المللی ضد تروریسم» در جنگ با حکومت طالبان و همچنین همکاری این دو در استقرار رژیم جدید در افغانستان و تکرار کم و بیش مشابه این وضع در عراق، نشانه‌هایی از ظهور گونه‌های جدیدی از منازعات سیاسی داخلی با مشارکت ائتلافی از نیروهای داخلی و خارجی است.

ظهور این گونه از منازعات و دگرگونیهای سیاسی داخلی نیز با فرآیندها و دگرگونیهایی که پیش از این به برخی از آنها اشاره کردیم، بی‌رابطه نیست. علاوه بر گسترش ارزشها و هنجارهای جهانشمول نظیر «مقابله با تروریسم» و «دفاع از دمکراسی و حقوق بشر» باید به تحولاتی اشاره کنیم که در اثر فرآیندهای موسوم به جهانی شدن در ساختار قدرت بین‌المللی و روابط میان بازیگران ملی و بین‌المللی روی داده است. در این مورد، سه تحول زیر نقش آشکارتری دارند: نخست اینکه، فروپاشی ساختار دو قطبی سلسله مراتبی و افزایش عدم تقارن در ساختار و منابع قدرت بین‌المللی و تمایل برخی از قدرتهای بزرگ (مشخصاً ایالات متحده امریکا) به یگانه سازی سیطره (هژمونی) و نظم جهانی و متقابلاً ظهور نیروهای نامتعیین و غیر قابل کنترل در سطح بین‌المللی که با چنین اهدافی در تعارض و ستیز هستند، موجب شکنندگی شدید نظم و امنیت بین‌المللی و آسیب‌پذیری تقریباً همه دولتها در مقابل این نیروهای متضاد شده است. در چنین شرایطی،

شکل‌گیری ائتلافهای جهانی علیه هر یک از این نیروهای متضاد از جمله شکل‌گیری ائتلاف علیه آنچه آن را تروریسم بین‌المللی می‌خوانند، تسهیل می‌شود. دوم اینکه، کم‌رنگ شدن و تضعیف ایده‌هایی نظیر «ناسیونالیسم» و «استقلال سیاسی» و یا دست کم تغییر مضمون و معنای آنها در مقایسه با دهه‌های پیشین (دوران موسوم به استعمارزدایی و استعمار ستیزی) امکان بیشتری را برای مرتبط شدن و همدلی و همکاری نیروهای داخلی و خارجی در عرصه منازعات سیاسی کشورها فراهم کرده است. سوم اینکه طی سالهای اخیر اهداف و ارزشهایی نظیر دمکراتیک سازی دولت و حکومت، به همان اندازه که به یکی از دغدغه‌های اصلی نیروهای معارض داخلی در کشورهای تحت کنترل رژیم‌های اقتدارگر تبدیل شده است، به یکی از اجزای استراتژی و سیاستهای خارجی قدرتهای بزرگ غربی نیز مبدل گردیده است، زیرا این قدرتها که تا چندی پیش و در دوران جنگ سرد رژیمهای اقتدارگرای جهان سوم را عرصه مناسب‌تری برای نفوذ و متحدان مطمئن‌تری برای خود تلقی می‌کردند، امروزه این گونه رژیمها را زمینه مساعدی برای رشد نیروها و گرایش‌های معارض نظم بین‌المللی مطلوب خویش و از جمله به مثابه خاستگاه یا پایگاه جریانهای تروریستی تلقی می‌کنند و به این ترتیب، نوعی همگرایی میان این دو (مخالفان داخلی رژیمهای اقتدارگرا و قدرتهای بزرگ) در حال شکل‌گیری است.

خلاصه و نتیجه‌گیری

در این مقاله، با مروری انتقادی بر تعاریف موجود، منازعه سیاسی داخلی (درون کشوری) به معنای هر گونه رویارویی و برخورد آگاهانه و نسبتاً پایدار - اعم از آشکار و پنهان، مستقیم و غیر مستقیم، نهادی و غیر نهادی، مسالمت آمیز و خشونت آمیز - میان افراد و گروهها، بر سر کنترل و تأثیرگذاری بر قدرت سیاسی و حکومت تعریف شد. سپس تحولات متناظری که از یک سو در «گستره سیاست داخلی» و از سوی دیگر در «گونه‌های منازعات سیاسی» چه در طی سده‌های اخیر و چه در طی دهه‌های اخیر روی داده است، نشان داده شد. استدلال اصلی مقاله این بود که به همان نسبت که عرصه سیاست داخلی گسترده‌تر شده و بر تعداد و تنوع موضوعات و بازیگران این عرصه افزوده شده است، الگوها و گونه‌های منازعات سیاسی داخلی نیز متنوع‌تر و پیچیده‌تر گردیده است. این مقاله

نشان داد که در مرحله اول (تقریباً از سده هجدهم میلادی به این سو) فرآیندهایی نظیر «ملی شدن» و «توده‌ای شدن» سیاست داخلی با شکل‌گیری نهادها و رویه‌هایی نظیر دولت - ملت‌های متمرکز، پارلمان، انتخابات و نظام‌های حزبی همراه بوده. فرایندهای مزبور همچنین موجب پیوند روز افزون میان جامعه و دولت و حضور و مشارکت فزایندهٔ اقشار و گروه‌های مختلف اجتماعی در عرصهٔ سیاست داخلی شده است. بنابراین، فرایندهای مزبور روی هم رفته نیروها و بازیگران متعدد و جدیدی را - نسبت به ادوار پیشین - به عرصهٔ سیاست و کشمکش‌های سیاسی وارد ساخته است.

همچنین مقاله نشان داد که در اثر این دگرگونیها، الگوها و گونه‌های متنوع و جدیدی از منازعات سیاسی ظهور کرده که از چانه‌زنی‌ها و مذاکرات میان نیروها و تشکلهای ذی‌نفع با مقامات و نهادی دولتی تا رقابتهای سیاسی و ایدئولوژیک احزاب و تشکلهای سیاسی در قالب نظامهای انتخاباتی؛ و از گردهماییها، تظاهرات، اعتصابات و خشونت‌های خیابانی گروه‌های معترض تا ترورهای سیاسی و کودتاهای نظامی؛ و از جنگهای داخلی (چه از نوع تجزیه طلبانه و چه از نوع چریکی - انقلابی) تا جنبشها و انقلابهای توده‌ای و .. را در بر می‌گیرند. در چنین گسترهٔ ملی و توده‌ای، گونه‌ها و شیوه‌های متنوعی از منازعات سیاسی ظاهر شد که توسط پژوهشگران و صاحب‌نظران علوم اجتماعی و سیاسی مدرن بررسی و طبقه بندی و تئوریزه شده‌اند و در این مقاله به اختصار معرفی شدند.

مقاله همچنین نشان داد که طی دهه‌های اخیر در اثر فرآیندهایی نظیر «جهانی شدن، سیاست داخلی» و تضعیف و فروریزی مرزهای ملی دگرگونیهای دیگری نیز در شیوه‌ها و گونه‌های منازعات سیاسی رخ داده است. این تحولات، باعث ظهور نیروها و گروه‌بندیهای اجتماعی و سیاسی جدید چه در سطح داخلی کشورها و چه در سطح فراملی و بین‌المللی شده است. این گروه‌بندیهای نوپدید که شامل جماعتها و فرقه‌های مذهبی، گروه‌های طرفدار محیط زیست، طرفداران حقوق بشر، مدافعان صلح و گروه‌های متمایل به شیوه‌ها و سبک‌های خاص زندگی اجتماعی و خانوادگی هستند، همگی به طور مستقیم و غیرمستقیم به عرصهٔ سیاست و منازعات سیاسی وارد شده، تحرکها و جنبشهای متنوعی نظیر بنیادگرایی، محیط زیست گرایی، فمینیسم، صلح طلبی، حقوق بشرگرایی، محلی گرایی و غیره را در سطح جهان و معمولاً با سرشتی فراملی شکل داده‌اند. ارزشها و جهتگیری‌های این جنبشها و تحرکها نیز طیف وسیعی را در بر می‌گیرند که از بازگشت و

دل‌بستگی افراطی به آموزه‌های مذهبی و ایدئولوژیک تا زیر سؤال بردن همه ارزشها و هنجارهای رایج را شامل می‌شوند و آرمانهای آنها نیز طیف وسیعی را از ایجاد مدینه‌های فاضله مذهبی تا بر ساختن سبکهای جدید و بدیع زندگی اجتماعی و فردی در بر می‌گیرند. حتی الگوهای عملی سیاسی و شیوه‌های حضور آنها در عرصه سیاست نیز طیف وسیعی را تشکیل می‌دهد که از اجتناب کامل از هر گونه خشونت - نه تنها علیه انسان، بلکه حتی علیه طبیعت - تا به کارگیری هولناک‌ترین ابزارها و روشهای خشونت آمیز - نه تنها علیه «دشمنان» بلکه حتی در مورد خود (نظیر انجام عملیات انتحاری توسط برخی گروههای بنیادگرا و یا خودکشی‌های دسته جمعی توسط برخی فرقه‌های مذهبی) را شامل می‌شود. همچنین، شیوه‌های جدیدی از مداخله نیروهای فراملی و بین‌المللی در جریان منازعات سیاسی داخلی کشورها ظاهر شده است که از مداخله سازمانهای بین‌المللی و یا تشکلهای غیر دولتی فراملی در زمینه مسائلی نظیر حقوق بشر تا مداخله نظامی قدرتهای بزرگ و ائتلافهای بین‌المللی یا قدرتهای بزرگ در داخل کشورها (به منظور تغییر ساختارهای سیاسی و تحت عنوان مبارزه با تروریسم و سلاحهای کشتار جمعی) را در بر می‌گیرند.

به هر تقدیر، گونه‌ها و شیوه‌های جدید منازعه سیاسی در حال تغییر دادن چهره سیاست و دگرگونیهای سیاسی در جوامع امروزی هستند. کنترل دولتهای ملی بر فرآیندها و نیروهای داخلی کاهش یافته است؛ آن دسته از حکومتهای اقتدارگرا که با نیروهای معارض داخلی درگیرند، ممکن است هنوز قدرت سرکوب فراوانی داشته باشند، ولی روز به روز امکان به کارگیری این قدرت برای آنها کمتر می‌شود. جنبشهای اجتماعی جدید با گستره‌ها و پایگاههایی فراملی نقش و جایگاه احزاب و تشکلهای سیاسی کلاسیک را کم‌رنگ‌تر می‌سازند. کارگزارها و بازیگران بین‌المللی و فراملی جانشین تشکلهای و نیروهای سیاسی مخالف داخلی می‌شوند و یا در شرایط ضعف نیروهای داخلی به جای آنها عمل می‌کنند. سرانجام اینکه، دگرگونیهای سریع و کمتر خشونت آمیز (انقلابهای صورتی) و یا مداخله نظامی خارجی (انقلابهای از بیرون) جای جنگهای داخلی، جنبشهای چریکی و انقلابهای توده‌ای طولانی مدت و خشونت آمیز پیشین را می‌گیرند. طبعاً در چنین شرایطی، مفاهیم، طبقه‌بندی‌ها و نظریه پردازیهای موجود پیرامون سیاست و منازعات سیاسی باید مورد بازنگری هر چه بیشتر قرار گیرند.

منابع

- فارسی

- اوانز، پیتر، توسعه یا چپاول، نقش دولت در تحول صنعتی، ترجمه عباس زند باف و عباس مخبر، تهران، طرح نو ۱۳۸۰.
- برگر، پیتر، بریژیت برگر و هانسفرید کلنر، ذهن بی‌خانمان، ترجمه محمد ساوجی، تهران: نی، ۱۳۸۱.
- دوئرتی جیمز، رابرت فالتزگراف، نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل، ترجمه علیرضا طیب، وحید بزرگی ۲ جلد، چاپ دوم، تهران: قومس، ۱۳۷۶.
- دورانت، ویل: تاریخ تمدن (یونان باستان)، ترجمه امیرحسین آریان پور، فتح‌اله مجتبیایی و هوشنگ پیرنظر، چاپ چهارم، تهران: سازمان آموزش و انتشار انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲.
- دو ورژه، موریس: اصول علم سیاست، ترجمه ابوالفضل قاضی، چاپ چهارم، تهران: جیبی، ۱۳۵۴.
- کاستلز، استفان؛ آلیستر دیویدسون؛ مهاجرت و شهروندی، ترجمه فرامرز تقی‌لو، تهران؛ پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۲.
- کاستلز، مانوئل: عصر اطلاعات، ۳ جلد، ترجمه احد علیقلیان، افشین خاکباز و حسین چاوشیان، تهران، طرح نو، ۱۳۸۰.
- گنو، ژان ماری، آینده آزادی: چالش‌های جهانی شدن دموکراسی، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: وزارت خارجه، ۱۳۸۰.
- گیبینز جان آر؛ بو دیمر، سیاست پست مدرنیته، ترجمه منصور انصاری، تهران، گام نو، ۱۳۸۰.
- وبر، ماکس: جامعه و اقتصاد، ترجمه عباس منوچهری، مهرداد ترابی نژاد، مصطفی عمادزاده، تهران: مولی، ۱۳۷۴.
- مشیرزاده، حمیرا: از جنبش اجتماعی تا نظریه اجتماعی، تاریخ دو قرن فمینیسم، تهران: مشیرزاده، ۱۳۸۲.
- میشو، ایو: خشونت دست‌آموز، ترجمه بابک سید حسینی، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۸۱.
- هابرماس، یورگن: بحران مشروعیت، ترجمه جهانگیر معینی علمداری، تهران گام نو، ۱۳۸۰.

- هابسبام، اریک؛ ملت و ملیت گرائی از ۱۸۷۰ به بعد؛ ترجمه جمشید احمدپور، تهران: نی، ۱۳۸۱.

- انگلیسی

- Ablove, H. B [and others]; The lesbian and Gay studies reader, New York: Routledge, 1993
- Carnoy Martin, The state and the political theory, Princeton: Princeton University press, 1984.
- Collinz, Randal; Three Sociological Tradition, Oxford: Oxford University press, 1985.
- Cooper Robert, The post Modern State and Word Order, London: Demos, 1996.
- Coser, Luis; The Function of Social Conflicts, New York: McMillan, 1976.
- Coser L. and B. Rosenberg; Sociological Theory, New York: Mc Millan, 1976.
- Eisenstadt, S. and S. Rokkan, Bulding State and Nation (2 vol), Beverly hills: sage, 1973.
- Everard, Jerry; Virtual State: Globaliztion Inequality and The Internet; London: Routledge, 1998.
- Giddens, A. Nation Sstate and Violence, Cambridg: Polity press 1985.
- Fassman, H. and R. Munz, "patterns and Trends of International Migration in Western Europe" Population and Development Review, vol. 18 No. 3, 1992.
- Gur. T. R. Why Men Rebel? New Jersey: Princeton University press, 1971.
- Held, D. Democracy and The Global order: From Modern State to Cosmopolitan Governance, Cambridg: Polity press 1995.
- Inghart, R., Culture Shift in Advanced Industrial society, Princeton: Princeton university press, 1990.
- Johnson, C., Revolution and Social System, Stanford: Stanford University press, 1964.
- Lipset, S. M; S., Rokkan, Party System and Voter Allignments, New York: Free Press, 1967.
- Oberschal A. Social Movement, Ideology, Interest and Identify, New Brunswick: Tran saction, 1993.
- Social Conflict and Social Movement, New York: Printice Hall, 1973.
- Turner, B. "Religion and State Formation: A Comentary on Recent Debate" Jorlnal of Historical Sociology, No: 1 (septamber), 1982.
- Tilly, C; L. Tilly and R. Tilly. The Rebellious Century: 1830-1930 London: J. M. Dent and soons Ltd, 1975.
- Tilly, C. From Mobilization To Revolution, New York: Addison weseley, 1978.
- Wapner, P., Environmental Activism and World Civil Politics; New York: State University press, 1996.
- Zarsky, L.; Human Rights and the Invironment Conflicts and Norms in Globalizing world, London: Earthscan publication ltd, 2002.